

مقاله پژوهشی

تحلیل نقش مؤلفه‌های منظر در سازگاری ساکن-مسکن:

مطالعه تطبیقی خانه‌های حیاطدار دوره پهلوی دوم و مسکن معاصر در شهر تهران

مهدیه افشار بکشلو

گروه معماری، دانشکده معماری، دانشکده‌گان هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ایران

حمیدرضا ابراهیمی*

گروه معماری، دانشکده معماری، دانشکده‌گان هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۲۳ تاریخ قرارگیری روی سایت: ۱۴۰۵/۰۷/۰۱

چکیده گذار شتابان از خانه‌های حیاطدار سنتی به آپارتمان‌های معاصر، پیوند ساکنان با نور، آب، گیاه، آسمان و فضای باز را کاهش داده و میان نیازهای ادراکی آنان و کیفیت محیط سکونت شکاف ایجاد کرده است؛ باین حال، چگونگی اثرگذاری این تغییر منظر بر سازگاری ساکن-مسکن روشن نشده است. هدف مقاله، تبیین نقش منظر مسکونی به مثابه تجربه‌ای حاصل از تعامل ویژگی‌های کالبدی-طبیعی محیط با ادراک، معناگذاری و شیوه زیست ساکنان، و بررسی ارتباط آن با سازگاری ساکن-مسکن در دو تیپ شامل خانه‌های حیاطدار دوره پهلوی دوم و مسکن معاصر در شهر تهران بود. پژوهش با رویکردی کیفی و تطبیقی انجام شد و داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه ساخت یافته با سه گروه از ساکنان گردآوری شدند. داده‌ها با روش تحلیل مضمون تحلیل شدند. نتایج نشان دادند که اثر عناصر کالبدی-طبیعی بر سازگاری مستقیم نیست، بلکه نحوه ادراک، استفاده و معناگذاری آنها توسط ساکنان در شکل‌گیری احساس تناسب یا ناهمخوانی با محیط نقش دارد. در روایت ساکنان خانه‌های سنتی دوره پهلوی دوم، نور چندجهته، حیاط، آب، گیاه و ارتباط مستقیم با آسمان در ساختار زندگی روزمره ادغام شده بودند و احساس گشودگی، آرامش و دلبستگی به مکان را تقویت کرده بودند. در نمونه‌های آپارتمانی معاصر، محدودیت نور، دید و فضای باز، تعاملات حسی را کاهش داده و زمینه ناسازگاری ادراکی و رفتاری را فراهم کرده و ساکنان را به راهبردهای جبرانی مانند افزودن گیاه، تغییر چیدمان و استفاده از بالکن سوق داده بود. مقایسه روایت‌های سه گروه مورد مطالعه نشان داد که کیفیت‌های منظر در خانه سنتی بخشی از سازمان فضایی بودند، اما در آپارتمان معاصر اغلب به صورت محدود، واسطه‌مند و جبرانی تجربه شده است. در نتیجه، ادغام دوباره نور طبیعی، فضای باز و نیمه‌باز، گیاه و دید مناسب در طراحی مسکن به عنوان راهکاری برای کاهش شکاف میان نیازهای روانی ساکنان و محدودیت‌های آپارتمان‌های امروزی پیشنهاد شد.

واژگان کلیدی تناسب فرد-محیط، کیفیت ادراکی، سازگاری سکونت، تجربه زیسته، منظر مسکونی

عرصه‌ای برای تعاملات اجتماعی، بازتولید الگوهای فرهنگی و تجربه ادراکی-روان‌شناختی ساکنان است. از این رو، کیفیت سکونت به تناسب میان محیط، نیازها و شیوه زیست کاربران وابسته است. نسبتی که با مفهوم «تناسب فرد-محیط» تبیین شده و همخوانی شرایط با نیازهای عملکردی و ادراکی را نشان می‌دهد (Oswald et al., 2005)، تحولات شهرنشینی و تولید انبوه مسکن در تهران، تیپولوژی‌هایی پدید آورده است که با الگوهای فرهنگی سکونت سازگار نیستند. این ناهمخوانی در کاهش نور، دید و ارتباط با طبیعت آشکار شده است. ساکنان نیز با تغییر کاربری، بازتفسیر فضاها و مداخله در محیط می‌کوشند، تعادل ایجاد کنند

مقدمه کاهش مؤلفه‌های منظر مسکونی، مانند نور طبیعی، گیاه، آب، دید به آسمان و فضای باز، در مسکن معاصر، میان نیازهای ساکنان و کیفیت محیط سکونت فاصله ایجاد کرده است. این مسئله در مقایسه خانه‌های سنتی و آپارتمان‌های معاصر آشکارتر می‌شود؛ زیرا در خانه‌های سنتی، حیاط و فضاهای نیمه‌باز بخشی از زندگی بودند، اما در آپارتمان‌های امروز این کیفیت‌ها به پنجره، بالکن یا عناصر محدود تقلیل یافته‌اند. بنابراین، مسئله مقاله کاهش عناصر طبیعی نیست، بلکه تضعیف رابطه میان منظر خانه، تجربه سکونت و سازگاری ساکنان با محیط مسکونی است. مسکن، افزون بر کالبد،

* نویسنده مسئول: ۰۹۱۲۷۹۰۱۵۷۵@ut.ac.ir

به سامانه‌های مکانیکی و محرومیت از تجربه‌های طبیعی بی‌واسطه بینجامد.

از این رو، خلأ اصلی مطالعاتی را می‌توان کمبود مطالعات کیفی و تجربی دانست که نقش «مؤلفه‌های منظر» را به‌مثابه عامل میانجی در سازگاری ساکن-مسکن، به‌صورت تطبیقی میان تیپولوژی‌های سنتی و معاصر بررسی کنند. این مقاله با تمرکز بر شهر تهران می‌کوشد نشان دهد حضور یا فقدان عناصر طبیعی در محیط مسکونی چگونه تجربه زیسته سکونت و فرایند تطبیق ساکنان با فضای مسکونی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که منظر نه صرفاً تغییری زیباشناختی یا زیست‌محیطی، بلکه واسطه‌ای در شکل‌گیری تناسب فرد-محیط و سازگاری سکونت تحلیل می‌شود. با توجه به تنوع گسترده تاریخی و تیپولوژیک مسکن تهران، این پژوهش در پی تعمیم یافته‌ها به تمامی مصادیق خانه‌های سنتی و مسکن معاصر نیست. دامنه بررسی به دو تیپ مشخص شامل خانه‌های حیاطدار دوره پهلوی دوم و واحدهای مسکونی معاصر در شهر تهران محدود شده است. این تحدید امکان می‌دهد مقایسه بر تجربه ساکنان از دو وضعیت کالبدی و سکونتی مشخص متمرکز شود و تفاوت‌های مشاهده‌شده به‌عنوان الگوهای تحلیلی در چارچوب نمونه‌های مورد مطالعه تفسیر شوند.

از این رو، پرسش اصلی مقاله این است که منظر مسکونی، در تعامل میان ویژگی‌های محیط و تجربه ادراکی-معنایی ساکنان، چگونه بر تناسب فرد-محیط و سازگاری سکونتی در نمونه خانه‌های حیاطدار دوره پهلوی دوم و مسکن معاصر مورد مطالعه در شهر تهران نقش می‌گذارد؟

پیشینه پژوهش

مرور پیشینه با هدف تعیین جایگاه مؤلفه‌های منظر در تجربه سکونت و روشن کردن وجه تمایز این بررسی تطبیقی انجام شد. مطالعات مرتبط در چهار محور دسته‌بندی شدند. مهم‌ترین منابع بنیادین و مطالعات جدید این محورها در **جدول ۱** ارائه شده‌اند تا پیوند یافته‌های پیشین با مسئله مقاله آشکار شود.

در محور نخست، ادبیات تأکید دارد که شکل و سازمان فضایی خانه فقط محصول اقلیم و فناوری نیست، بلکه فرهنگ، شیوه زیست و الگوهای رفتاری ساکنان را بازتاب می‌دهد. راپوپورت (Rapoport, 1969) با تبیین پیوند فرم خانه و فرهنگ، مبنایی برای فهم تفاوت الگوهای سکونتی فراهم کرد. رضایت از مسکن ارزیابی ساکن از پاسخ‌گویی محیط مسکونی به نیازهایش تعریف شد. امه‌ریگو و آراگونس (Amérigo & Aragonés, 1997) بر ماهیت ادراکی این ارزیابی تأکید کردند و اوزوالد و همکاران (Oswald et al., 2006) آن را با ابعاد رضایت، قابلیت استفاده، معنا و کنترل‌پذیری صورت‌بندی کردند. بنابراین، سازگاری با خانه از تعامل محیط و انتظارات ساکن شکل می‌گیرد.

محور دوم به نقش منظر و تماس با طبیعت در تجربه سکونت اختصاص

(Lee et al., 2024)؛ فرایندی که کیفیت‌های ادراکی محیط می‌تواند آن را تسهیل یا محدود کند.

بر این اساس، مؤلفه‌های منظر در مقیاس خانه شامل نور طبیعی، گیاه، آب، دید به فضای سبز و تماس با بیرون تعریف شدند. شواهد نشان داده‌اند که تماس با طبیعت بر آسایش روانی، کاهش استرس و رضایت سکونتی اثرگذار است (Gong, 2023) و مواجهه بصری با طبیعت یا عناصر شبه‌طبیعی می‌تواند عملکرد شناختی و کیفیت تجربه محیطی را بهبود دهد (DeLauer et al., 2022). حضور عناصر بیوفیلیک در ساختمان‌های مسکونی با احساس تعلق، کاهش استرس و ارتقای رفاه ذهنی مرتبط دانسته شده است (Bianchi et al., 2024). همچنین، عناصر بیوفیلیک در مقیاس محله و واحد مسکونی می‌توانند رضایت سکونتی و رفتارهای محیط‌زیستی را تقویت کنند (Mousapour, 2024). باوجوداین، بیشتر مطالعات بر سلامت یا رضایت تمرکز کرده و مؤلفه‌های منظر را جداگانه سنجیده‌اند. بنابراین، کمتر روشن شده است که مؤلفه‌های منظر چگونه به‌عنوان عامل میانجی، ادراک محیطی را شکل می‌دهند و در مقایسه تیپولوژی‌ها، فرایند سازگاری ساکنان با محیط مسکونی را تقویت یا تضعیف می‌کنند.

در معماری مسکونی ایران، فضای باز خانگی بخشی از شیوه زیست و ارتباط ساکنان با طبیعت بوده است. در شهرها و روستاها، بخشی از فعالیت‌ها در حیاط یا فضای نیمه‌باز انجام می‌شود و برخورداری این فضاها از نور، گیاه و دید، بر مطلوبیت آن‌ها می‌افزاید. مطالعات نشان داده‌اند حضور عناصر طبیعی و کیفیت‌های مرتبط با طبیعت، رضایت ساکنان و کیفیت معماری مسکن را افزایش می‌دهد (Shaliha et al., 2023). با این حال، تلفیق این یافته‌ها با چارچوب تناسب فرد-محیط و مقایسه مسکن سنتی و معاصر هنوز نظام‌مند نشده است. در خانه‌های سنتی، حیاط مرکزی، نورگیری چندجهته و ارتباط پیوسته با طبیعت وجود داشت؛ درحالی که مسکن معاصر به‌صورت آپارتمان‌های متراکم با دسترسی محدود به فضای باز شکل گرفته است. در خانه سنتی، حیاط، ایوان، سردابه و بام، حضور در آسمان، آفتاب، باد و تغییرات فصلی را ممکن می‌کردند و مواجهه با طبیعت صرفاً بصری نبود، بلکه در تنوع نور، باد، باران، برف و نوسانات حرارتی لمس می‌شد.

منصوری (Mansouri & Javadi, 2018) در کتاب «سه‌گانه منظر ایرانی»، منظر ایرانی را حاصل تعامل پیوسته انسان، طبیعت و فرهنگ می‌داند؛ تجربه‌ای زیسته که در آن مرز درون و بیرون محو می‌شود و فضا به تجلی نظم طبیعی و معناهای فرهنگی بدل می‌شود. به گفته او: «ترکیب سه عنصر آب، درخت و چارتاقی، هویت فضای ایرانی است. مطلوبیت فضای مصنوع، تقدس و زیبایی آن در ایران وابسته به حضور سه عنصر فوق است». در مقابل، در محیط صنعتی و مکانیکی، تجربه طبیعت غالباً محدود و واسطه‌مند می‌شود و می‌تواند به درون‌گرایی فضایی، اتکای بیشتر

محقق / سال	عنوان	نتایج و یافته‌ها
Miao et al. (2026)	Enhancing psychological well-being in high-density residential areas through biophilic environment: Pathways and factors	مؤلفه‌های بیوفیلیک از طریق تقویت پیوند با طبیعت و ادراک مکان، رفاه روان‌شناختی ساکنان مجتمع‌های پرتراکم را افزایش می‌دهند.
Abedi & Ziabakhsh (2026)	The evolution of the concept of home in Iranian architecture: From traditional settlements to contemporary housing	مقایسه خانه سنتی و مسکن معاصر نشان می‌دهد که خانه ایرانی علاوه بر پاسخ‌گویی کالبدی، حامل ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و معنایی بوده است. بازخوانی این کیفیت‌ها می‌تواند به هماهنگی بیشتر مسکن معاصر با نیازها و شیوه زیست ساکنان کمک کند.
Das et al. (2025)	Greenery from apartments: Quantifying and comparing views with residents' perceptions	ادراک ساکنان از دید سبز، علاوه بر میزان واقعی سبزی‌نگی، تحت تأثیر موقعیت واحد، جهت پنجره و عوامل ادراکی قرار دارد.
Bianchi et al. (2024)	Nature, buildings, and humans: Residents' perceptions of well-being in permanent supportive housing	ویژگی‌های بیوفیلیک مانند سبزی‌نگی داخلی می‌تواند از طریق تحریک چندحسی و افزایش احساس کنترل، بر کاهش استرس و تقویت حس تعلق اثر بگذارند.
Ghorbani et al. (2024)	Functional characteristics of open spaces in residential complexes and their role in design	کیفیت فضای باز مسکونی از تعامل ابعاد کالبدی، عملکردی و معنایی شکل می‌گیرد. سازمان فضایی و فعالیت‌ها بر ادراک ساکنان اثر می‌گذارند و عناصر طبیعی، خوانایی، حافظه فرهنگی و معانی احساسی-اجتماعی در شکل‌گیری هویت و مطلوبیت محیط نقش دارند.
Gong (2023)	Healthy dwelling: The perspective of biophilic design in the design of the living space	برای فضاهای زندگی متراکم شهری، مدلی بیوفیلیک بر پایه حواس پنج‌گانه ارائه می‌کند و نشان می‌دهد طراحی داخلی مسکن می‌تواند از طریق نور، گیاه، صدا، بو و لمس به سلامت و رفاه ساکنان کمک کند.
Yazdanpanah & Walker (2010)	The traditional Iranian courtyard: An enduring example of design for sustainability	حیاط خانه ایرانی نمونه‌ای پایدار از طراحی اقلیمی و فرهنگی است که از طریق نور، سایه، آب، گیاه و تهویه طبیعی کیفیت زیست را ارتقا می‌دهد.
Kellert et al. (2008)	Biophilic design: The theory, science, and practice of bringing buildings to life	طراحی بیوفیلیک بر بازگرداندن ارتباط انسان با طبیعت در محیط ساخته‌شده تأکید دارد. عناصر طبیعی مانند نور، گیاه، آب، مصالح طبیعی و دید به طبیعت می‌تواند کیفیت تجربه سکونت را ارتقا دهند.
Kellekci & Berköz (2006)	Mass housing: User satisfaction in housing and its environment in Istanbul, Turkey	کیفیت واحد مسکونی و کیفیت محیط پیرامون هر دو بر رضایت کاربران مؤثرند؛ بنابراین تحلیل رضایت نباید فقط به داخل واحد محدود شود و باید محیط، دید، فضای باز و کیفیت همسایگی نیز بررسی شود.
Oswald et al. (2006)	Homeward bound: Introducing a four-domain model of perceived housing in very old age	مدل ادراک مسکن را در چهار حوزه رضایت از مسکن، قابلیت استفاده، معنای خانه و کنترل‌پذیری معرفی می‌کند.
Memarian & Brown (2003)	Climate, culture, and religion: Aspects of the traditional courtyard house in Iran	حیاط مرکزی خانه ایرانی در پیوند با اقلیم، فرهنگ و دین شکل گرفته است و فقط یک فضای باز نیست؛ بلکه سازوکاری برای سازمان‌دهی سکونت، خلوت، نور، تهویه و ارتباط با طبیعت است.
Amérigo & Aragonés (1997)	A theoretical and methodological approach to the study of residential satisfaction	رضایت سکونتی نتیجه ارزیابی ذهنی فرد از رابطه خود با محیط مسکونی است و می‌تواند کیفیت محیط، خانه، همسایگی و نیازهای ادراکی ساکن را توضیح دهد.
Rapoport (1969)	House form and culture	فرم خانه صرفاً حاصل اقلیم یا فناوری نیست، بلکه بازتاب فرهنگ، شیوه زندگی، ساختار اجتماعی و الگوهای رفتاری ساکنان است.

و همکاران (Das et al., 2025) نشان دادند کیفیت منظر پنجره، به جهت پنجره، موقعیت واحد و ادراک ساکنان وابسته است. میائو و همکاران (Miao et al., 2026) ترجیح عناصر طبیعی، ادراک مکان و فعالیت‌های رفتاری را مسیرهای اثرگذاری بیوفیلیک بر رفاه دانستند. اسدپور و همکاران (Asadpour et al., 2024) منظر را دارای ابعاد عینی و ذهنی دانستند و نشان دادند بی‌توجهی به معنا و ادراک کاربران، ارتباط انسان با منظر را تضعیف می‌کند.

دارد. شواهد کلاسیک نشان دادند دید به طبیعت، کاهش فشار روانی را تسهیل می‌کند (Ulrich, 1984; Kaplan & Kaplan, 1989). کلرت و همکاران (Kellert et al., 2008) نور، گیاه، آب، مصالح طبیعی و دید را مؤلفه‌های طراحی بیوفیلیک دانستند. گونگ (Gong, 2023) تجربه پنج‌حسی طبیعت را بررسی کرد و بیانچی و همکاران (Bianchi et al., 2024) نشان دادند سبزی‌نگی داخلی و احساس کنترل با کاهش استرس و تقویت تعلق همراه است. داس

مبانی نظری پژوهش

• مسکن به عنوان محیط رفتاری-ادراکی

در رویکردهای معاصر معماری و مطالعات محیط-رفتار، مسکن دیگر صرفاً یک شیء کالبدی یا محصول ساختمانی نیست، بلکه محیطی برای تجربه زیسته، تعاملات اجتماعی و بازتولید الگوهای فرهنگی تلقی می‌شود. این تغییر پارادایم حاصل گذار از نگاه کارکردگرای صرف به رویکردی انسان‌محور است که کیفیت فضا را در پیوند با ادراک، فرهنگ و رفتار کاربران تعریف می‌کند. از این منظر، کیفیت سکونت نتیجه تعامل میان ویژگی‌های کالبدی محیط و تجربه زیسته ساکنان است و نمی‌توان آن را تنها با شاخص‌های فیزیکی سنجید.

خانه بازتابی از فرهنگ و شیوه زیست انسان است و سازمان فضایی آن در ارتباط با رفتارهای روزمره معنا می‌یابد. راپاپورت (Rapaport, 1969) در اثر کلاسیک خود «فرم و فرهنگ خانه» تأکید می‌کند که فرم خانه‌ها، بیش از آنکه صرفاً محصول عوامل اقلیمی یا فنی باشد، بازتاب نظام‌های فرهنگی، الگوهای رفتاری و ساختارهای اجتماعی است و در ارتباط مستقیم با شیوه زندگی، روابط خانوادگی و ارزش‌های فرهنگی شکل می‌گیرد. خانه باید به عنوان یک «محیط رفتاری-فرهنگی» تحلیل شود و مقایسه دو الگوی مسکن نیز به سطح تجربه انسانی گسترش یابد.

نظریه‌های محیط-رفتار بر نقش محیط ساخته‌شده در شکل‌دادن به تجربه روزمره تأکید دارند. ادراک افراد از کیفیت محیط مسکونی در شکل‌گیری رضایت سکونت، تعلق مکانی و رفاه مؤثر است و این ارزیابی بر پایه عوامل فیزیکی، اجتماعی و ادراکی انجام می‌شود (Amérigo & Aragonés, 1997). مؤلفه‌های منظر نیز می‌توانند این ادراک را تغییر دهند.

«زندگی روزمره در مسکن» نیز محور مهم تحلیل محیط مسکونی است. کیفیت محیط زندگی، افزون بر ابعاد کالبدی، به ادراک ساکنان از حمایت‌گری محیط و امکان انجام فعالیت‌های روزمره وابسته است و محیط‌های مسکونی با کیفیت می‌توانند احساس امنیت روانی، تعلق مکانی و رفاه ذهنی را تقویت کنند (Wallenius, 1999). ویژگی‌هایی مانند نور، منظر و کیفیت فضایی نیز بر رضایت سکونت، احساس تعلق و هویت مکانی اثرگذارند (Latreille et al., 2024). مطالعات طراحی بیوفیلیک نیز نشان می‌دهند که حضور عناصر طبیعی در محیط‌های مسکونی می‌تواند ادراک محیطی و رفاه ساکنان را بهبود بخشد (Zhong et al., 2024). از این رو، تجربه نور، دید و فضای باز در تحلیل سکونت اهمیت دارد.

مسکن باید محیطی رفتاری-ادراکی تلقی شود که در آن ویژگی‌های کالبدی، ادراک ساکنان و الگوهای فرهنگی در تعامل با یکدیگر کیفیت سکونت را شکل می‌دهند. این دیدگاه، مبنای نظری این مقاله را تشکیل می‌دهد و زمینه بررسی نقش مؤلفه‌های منظر در

جم (Jam, 2024) عناصر منظرین را در ابعاد حسی، فضایی، عملکردی، اجتماعی-فرهنگی و اکولوژیکی صورت‌بندی کرد و اثر آن‌ها بر تعلق و تجربه عاطفی را توضیح داد. این مطالعات نشان می‌دهند کیفیت منظر از ادراک، معناگذاری و تجربه چندحسی شکل می‌گیرد.

در محور سوم، فضای باز و کیفیت محیط پیرامونی بخشی از کیفیت مسکن محسوب شده است. کلکچی و برکوز (Kelleci & Berköz, 2006) و برکوز و همکاران (Berköz et al., 2009) نشان دادند رضایت ساکنان فقط با ویژگی‌های داخل واحد توضیح داده نمی‌شود و دید، فضای باز و کیفیت همسایگی نیز تعیین‌کننده‌اند. اسکنل و گیفورد (Scannell & Gifford, 2010) ارتباط عناصر فیزیکی و طبیعی با خاطره، عاطفه و تعلق مکانی را تبیین کردند. قربانی و همکاران (Ghorbani et al., 2024) نیز نشان دادند سازمان فضایی، فعالیت‌های قابل انجام، آب و گیاه، خوانایی و حافظه فرهنگی بر ادراک فضای باز مسکونی اثر می‌گذارند. این یافته‌ها برای ایران اهمیت دارند؛ زیرا حیاط، ایوان و فضای نیمه‌باز محل فعالیت‌های روزمره بوده‌اند و حذف آن‌ها محدودشدن شیوه استفاده از خانه و تجربه منظر است.

در محور چهارم، مطالعات خانه ایرانی، حیاط را عنصر سازمان‌دهنده رابطه درون و بیرون معرفی کرده‌اند. معماریان و براون (Memarian & Brown, 2003) حیاط مرکزی را سازوکاری برای تأمین خلوت، نور، تهویه و تماس با طبیعت دانستند و یزدان‌پناه و واکر (Yazdanpanah & Walker, 2010) نقش نور، سایه، آب و گیاه را در پایداری آن توضیح دادند. حائری مازندرانی (Haeri Mazandarani, 2009) پیوند خانه، فرهنگ و طبیعت و طاهباز و همکاران (Tahbaz et al., 2016) نقش ادراکی نور طبیعی را بررسی کردند. پالاسما (Pallasmaa, 2005) منظر مسکونی را از طریق نور، صدا، بو، لمس و تغییرات محیطی خواند. عابدی و ضیاءبخش (Abedi & Ziaabakhsh, 2026) نشان دادند خانه سنتی، افزون بر پاسخ‌گویی کالبدی، ارزش‌های فرهنگی، روابط اجتماعی و معانی شیوه زیست را بازنمایی می‌کرد، درحالی‌که کاهش این کیفیت‌ها در مسکن معاصر میان فضای ساخته‌شده و نیازهای ساکنان فاصله ایجاد می‌کند.

برآیند پیشینه نشان می‌دهد منابع پیشین، اثر عناصر طبیعی را عمدتاً بر سلامت، رفاه، رضایت یا تعلق بررسی کرده‌اند، اما ارتباط مؤلفه‌های منظر با ادراک محیطی، تناسب فرد-محیط و راهبردهای سازگاری کمتر تحلیل شده است. بیشتر مطالعات نیز خانه سنتی و مسکن معاصر را جداگانه بررسی کرده‌اند و مقایسه تجربه ساکنان دو تیپ در تهران محدود مانده است. این مقاله این خلأ را با تحلیل تطبیقی مؤلفه‌های منظر و پیامد آن برای سازگاری ساکن-مسکن دنبال می‌کند.

سازگاری ساکن-مسکن را فراهم می‌کند. مقایسه دو الگو نیز بر تفاوت تجربه حسی و پاسخ‌گویی محیط متمرکز می‌شود.

• سازگاری سکونتی و رضایت از مسکن^۲

«سازگاری سکونتی» مفهومی محوری برای تبیین رابطه میان ساکنان و محیط مسکونی است. این مفهوم به فرایندی پویا اشاره دارد که طی آن ساکنان در مواجهه با شرایط کالبدی، اجتماعی و فرهنگی محیط، راهبردهایی برای دستیابی به تناسب و رضایت اتخاذ می‌کنند. مسکن نه تنها فضایی فیزیکی، بلکه بستری برای تعامل نیازهای فردی با ویژگی‌های محیطی است. نظریه‌های رضایت سکونتی بر این فرض استوارند که کیفیت مسکن زمانی مطلوب است که میان انتظارات ساکنان و شرایط محیطی همخوانی ادراک‌شده وجود داشته باشد (Mohit, 2014). رضایت سکونتی نیز از ارزیابی ذهنی ساکنان نسبت به محیط زندگی حاصل می‌شود و تحت تأثیر کیفیت فضایی، امکانات محیطی، روابط اجتماعی و هویت مکانی قرار می‌گیرد (Amérigo & Aragonés, 1997).

نظریه‌های سازگاری سکونتی^۲ بر راهبردهایی تمرکز دارند که ساکنان برای کاهش فاصله میان نیازهای خود و شرایط محیطی به کار می‌گیرند. این راهبردها می‌توانند تغییرات فیزیکی، بازتعریف کارکرد اتاق‌ها، استفاده مجدد از فضاها یا تغییر در الگوهای رفتاری را شامل شوند. سازگاری سکونتی، در واقع، فرایندی است که طی آن افراد می‌کوشند میان نیازهای خود و محدودیت‌های خانه تعادل برقرار کنند. نظریه سازگاری مسکن نیز بیان می‌کند که در صورت عدم تعادل میان نیازها و شرایط محیطی، ساکنان یا محیط را تغییر می‌دهند یا رفتار و انتظارات خود را با آن هماهنگ می‌کنند تا به رضایت برسند (Morris & Winter, 1978). این دیدگاه نشان می‌دهد که کاربران در شکل‌دهی به تجربه سکونت نقش فعالی دارند.

مطالعات معاصر نشان داده‌اند که سازگاری سکونتی با کیفیت محیطی و ادراک ساکنان از فضا رابطه نزدیکی دارد. عواملی مانند نور طبیعی، کیفیت دید و دسترسی به فضای باز می‌توانند بر رضایت سکونتی و احساس راحتی اثرگذار باشند (Kellekci & Berköz, 2006). همچنین، «تجربه زیسته سکونت» بخشی از فرایند سازگاری است و نحوه استفاده روزمره از فضا و ادراک افراد از کیفیت محیط، در شکل‌گیری رضایت نقش دارد (Clapham, 2002). در مطالعات محیط-رفتار نیز سازگاری سکونتی با مفهوم تناسب فرد-محیط پیوند می‌یابد؛ به این معنا که رضایت و راحتی زمانی حاصل می‌شود که محیط بتواند نیازهای عملکردی و روانی ساکنان را برآورده کند (Oswald et al., 2005). کمبود مؤلفه‌های منظری نیز می‌تواند راهبردهای جبرانی را فعال کند.

در معماری مسکونی معاصر، کاهش کیفیت‌های فضایی یا محدودیت‌های محیطی ممکن است رضایت سکونتی را کاهش دهد، اما ساکنان با اتخاذ راهبردهای تطبیقی می‌کوشند این کمبودها را جبران کنند (Jansen, 2014). سازگاری سکونتی و رضایت از مسکن

دو مفهوم به هم پیوسته‌اند که در تعامل میان ویژگی‌های محیطی و نیازهای ساکنان شکل می‌گیرند. رضایت ارزیابی محیط است، اما سازگاری فرایند کاهش عدم تناسب است. این تمایز، پایه نظری این مقاله را تشکیل می‌دهد و امکان بررسی نقش مؤلفه‌های منظر در فرایند سازگاری ساکن-مسکن را فراهم می‌کند.

• نظریه تناسب فرد-محیط^۳

نظریه «تناسب فرد-محیط» یکی از چارچوب‌های بنیادین در مطالعات محیط-رفتار و مسکن است که بر رابطه دوسویه میان ویژگی‌های محیط ساخته‌شده و نیازها، توانایی‌ها و ترجیحات کاربران تأکید دارد. براساس این نظریه، کیفیت تجربه محیطی و سطح رفاه روانی افراد زمانی افزایش می‌یابد که میان شرایط محیطی و نیازهای فردی همخوانی وجود داشته باشد. محیط زمانی مطلوب تلقی می‌شود که بتواند انتظارات عملکردی، ادراکی و اجتماعی کاربران را برآورده سازد. تناسب فرد-محیط یکی از عوامل مؤثر بر رضایت سکونتی و کیفیت تجربه زیسته است (Edwards et al., 1998) و تفاوت برداشت ساکنان را توضیح می‌دهد.

نظریه تناسب فرد-محیط نخست در روان‌شناسی محیطی و سازمانی مطرح شد و سپس در مطالعات مسکن و معماری به کار رفت. این نظریه بر این فرض استوار است که افراد و محیط‌ها در تعامل مداوم قرار دارند و کیفیت این تعامل بر رفاه و عملکرد آنان اثر می‌گذارد. زمانی که محیط نیازهای افراد را برآورده سازد، نوعی تعادل و سازگاری ایجاد می‌شود؛ اما در صورت عدم همخوانی، افراد به دنبال تغییر محیط یا تغییر رفتار خود برای دستیابی به تعادل خواهند بود (Kristof-Brown et al., 2005). بنابراین، تجربه سکونت نتیجه تعامل ویژگی‌های محیط با ویژگی‌های فردی است و نمی‌توان آن را صرفاً با شاخص‌های کالبدی توضیح داد.

- تعریف نظری تناسب فرد-محیط

در تعریف کلاسیک، تناسب فرد-محیط به درجه همخوانی میان ویژگی‌های فردی و محیطی اشاره دارد. این همخوانی می‌تواند در سطوح عملکردی، ادراکی و فرهنگی شکل گیرد. در سطح عملکردی، تناسب زمانی حاصل می‌شود که محیط نیازهای عملی کاربران را برآورده سازد؛ در سطح ادراکی، هنگامی شکل می‌گیرد که محیط با انتظارات ذهنی و حسی کاربران همخوان باشد؛ و در سطح فرهنگی، زمانی ایجاد می‌شود که محیط با ارزش‌ها و الگوهای زیستی افراد سازگار باشد (Caplan, 1987). حیاط یا بالکن می‌تواند این نیازها را هم‌زمان پاسخ دهد.

در مطالعات مسکن، این نظریه برای تبیین رابطه کاربران و محیط مسکونی به کار رفته است. ساکنان زمانی احساس رضایت بیشتری دارند که میان ویژگی‌های محیطی و نیازهایشان نوعی همخوانی برقرار باشد. در صورتی که این همخوانی وجود نداشته باشد، افراد به دنبال راهبردهایی برای ایجاد تعادل خواهند بود (Oswald et al., 2005). این راهبردها می‌توانند شامل تغییرات

مسکونی و تجربه ساکنان فراهم می‌کند و مبنای بررسی نقش مؤلفه‌های منظر در تناسب ساکن-مسکن است.

• مفهوم منظر مسکونی؛ ابعاد کالبدی، ادراکی و معنایی
منظر در مقیاس مسکن، تصویری نیست که از پنجره دیده شود یا عنصری تزئینی برای زیبایی فضا باشد، بلکه بخشی از تجربه روزمره ساکنان است. در این مقاله، منظر مسکونی نه مجموعه‌ای از عناصر کالبدی یا طبیعی، بلکه کیفیت رابطه میان ساکن و محیط سکونت تلقی می‌شود؛ رابطه‌ای که در تعامل هم‌زمان ابعاد عینی-کالبدی، حسی-ادراکی، ذهنی-معنایی، رفتاری و اجتماعی-فرهنگی شکل می‌گیرد. بر این اساس، نور، آب، گیاه، حیاط، بالکن، فضای نیمه‌باز و دید، خود منظر نیستند، بلکه بسترها و محرک‌هایی هستند که از طریق تجربه و تفسیر ساکن می‌توانند به کیفیت منظر تبدیل شوند. معنای این عناصر برای ساکن، خاطره و تداعی، احساس تعلق، ترجیح، انتظار، حس کنترل، نحوه استفاده روزمره و ارزش‌های فرهنگی، بخشی از تجربه منظر به شمار می‌آیند. بنابراین منظر مسکونی در این مقاله حاصل رابطه میان «ویژگی محیط»، «ادراک و معناگذاری ساکن» و «شیوه سکونت» تعریف می‌شود.

در ادبیات مورد استفاده در این مقاله، می‌توان دست‌کم چهار سطح برای فهم منظر مسکونی تشخیص داد. نخست، سطح کالبدی-طبیعی که به سازمان فضایی، نور، آب، گیاه، فضای باز و رابطه درون و بیرون مربوط است. دوم، سطح حسی-ادراکی که تجربه دیداری، شنیداری، بویایی، لامسه‌ای و ادراک گشودگی، روشنایی و کیفیت محیط را در بر می‌گیرد. سوم، سطح ذهنی-معنایی که شامل خاطره، تعلق، هویت، ترجیح، انتظار و معناهای نسبت داده شده به خانه است. چهارم، سطح رفتاری-فرهنگی که به شیوه استفاده از فضا، فعالیت‌های روزمره، حریم، روابط اجتماعی و الگوهای فرهنگی سکونت مربوط می‌شود. در این چارچوب، منظر نه یک شیء مستقل، بلکه برآیند رابطه این سطوح در تجربه ساکن از محیط مسکونی است. تعریف فوق با تلقی منظر به عنوان برآیند رابطه انسان، طبیعت و فرهنگ در دیدگاه منصوری و جوادی (Mansouri & Javadi, 2018)، تأکید پالاسما (Pallasmaa, 2005) بر ماهیت چندحسی تجربه محیط، دیدگاه راپورت (Rapoport, 1969) درباره پیوند فضای سکونت با فرهنگ و شیوه زندگی و مطالعات تعلق و معنای مکان هم‌راستا است.

- تعریف منظر در مقیاس مسکن

در رویکردهای کلاسیک، منظر در مقیاس طبیعت، باغ یا شهر تعریف می‌شد، اما مطالعات محیط-رفتار آن را به خانه گسترش دادند. منظر در مقیاس مسکن به کیفیت‌هایی اشاره دارد که رابطه حسی و ادراکی ساکن با درون و بیرون را سازمان می‌دهند. دید به آسمان یا فضای سبز، نحوه ورود نور، حضور گیاه و آب و امکان استفاده از فضای باز، تجربه محیطی را شکل می‌دهند. دید به طبیعت و حضور عناصر طبیعی می‌تواند رفاه ذهنی و رضایت ساکنان را افزایش دهد (Ulrich, 1984). طراحی بیوفیلیک نیز نشان

فضایی، تغییر رفتار یا حتی تغییر محل سکونت باشند. در این مقاله، مؤلفه‌های منظر میزان تناسب ادراک شده را تغییر می‌دهند.

- تناسب ادراکی و فرهنگی در مسکن

در حوزه معماری مسکونی، تناسب فرد-محیط صرفاً به پاسخ‌گویی عملکردی فضا محدود نمی‌شود، بلکه ابعاد ادراکی و فرهنگی نیز در شکل‌گیری تجربه سکونت نقش دارند. ادراک افراد از محیط مسکونی، از جمله احساس راحتی، امنیت و تعلق مکانی، می‌تواند بر میزان رضایت سکونتی اثرگذار باشد (Jansen, 2014). این ادراکات به عواملی مانند نور، منظر، سازمان‌دهی فضایی و کیفیت‌های حسی محیط وابسته‌اند. بنابراین، پاسخ‌گویی عملکردی لزوماً به معنای تناسب ادراکی نیست.

از منظر فرهنگی، خانه بازتابی از الگوهای زندگی و ارزش‌های اجتماعی است. در بسیاری از موارد، مسکن معاصر ممکن است با الگوهای فرهنگی و شیوه‌های زیست کاربران همخوان نباشد و این عدم تناسب می‌تواند رضایت سکونتی را کاهش دهد (Rapaport, 1969). استفاده از فضای باز و نگهداری گیاه می‌تواند بخشی از این الگوها باشد. در چنین شرایطی، ساکنان از طریق تغییرات فضایی یا رفتاری تلاش می‌کنند میان نیازهای خود و شرایط محیطی تعادل برقرار کنند.

پژوهش‌های محیط-رفتار نشان می‌دهند که ادراک محیطی و کیفیت‌های حسی فضا در شکل‌گیری تناسب فرد-محیط نقش مهمی دارند. ویژگی‌هایی مانند نور طبیعی، دید به فضای سبز و کیفیت فضایی می‌توانند احساس راحتی و رضایت را افزایش دهند و به ایجاد تناسب ادراکی میان فرد و محیط کمک کنند (Kellekci & Berköz, 2006). این یافته‌ها نشان می‌دهند که کیفیت‌های محیطی در شکل‌گیری تجربه سکونت و احساس تعلق مکانی مؤثرند. بنابراین، منظر بخشی از سازوکار تناسب ادراکی است.

- رابطه تناسب با رضایت و سازگاری سکونتی

نظریه تناسب فرد-محیط با رضایت سکونتی و سازگاری مسکن ارتباط دارد. رضایت زمانی بیشتر است که نیازهای فرد با شرایط محیط همخوان باشد و در صورت عدم تناسب، افراد برای ایجاد تعادل به راهبردهای سازگارانه روی می‌آورند (Amérigo & Aragonés, 1997). این راهبردها می‌توانند شامل تغییر چیدمان یا کاربری فضاها، افزودن عناصر طبیعی و استفاده بهتر از امکانات محیطی باشند. کیفیت منظر نیز در ارزیابی تناسب و واکنش ساکن نقش دارد.

هرچه محیط نیازهای عملکردی، ادراکی و فرهنگی ساکنان را بهتر برآورده کند، احساس تعلق، رضایت و سازگاری افزایش می‌یابد؛ در غیر این صورت، افراد با تغییر محیط یا رفتار خود تلاش می‌کنند تعادل را بازسازی کنند (Oswald et al., 2005). در مسکن معاصر، محدودیت فضا یا کاهش دسترسی به عناصر طبیعی می‌تواند تناسب و در نتیجه رضایت سکونتی را کاهش دهد (Jansen, 2014). در مجموع، این نظریه چارچوبی برای تحلیل رابطه کیفیت محیط

می‌دهد محیط دارای نور، گیاه، آب و دید طبیعی، آرامش بیشتری ایجاد می‌کند (Kellert et al., 2008). در خانه سنتی، این عناصر در سازمان فضا ادغام شده‌اند، اما در واحدهای معاصر به عناصر محدود و افزوده‌شده تقلیل یافته‌اند.

- کیفیت‌های حسی و ادراکی منظر

منظر مسکونی تجربه‌ای چندحسی است و فقط به دیدن منظره محدود نیست. کیفیت نور، حرکت هوا، صدای آب یا محیط، بوی گیاه و خاک، دمای سایه و آفتاب و امکان لمس تغییرات فصلی، ادراک خانه را می‌سازند. در مسکن سنتی، حیاط، ایوان، پنجره‌های چندجهته و فضاهای واسط، مواجهه مستقیم با این تغییرات را ممکن می‌کردند و ریتم زمانی سکونت را شکل می‌دادند. در آپارتمان معاصر، این تجربه از پشت پنجره، در بالکن یا از طریق گیاهان داخلی رخ می‌دهد. ادراک نور طبیعی، کیفیت دید، حضور گیاه و ارتباط با فضای باز بر احساس راحتی، امنیت و رضایت اثرگذار است (ibid.). تفاوت دو الگو در شدت، تداوم و تنوع این تجربه است. کیفیت‌های طبیعی بر تجربه سکونت اثر می‌گذارند. تماس با طبیعت فشار روانی را کاهش و آرامش را افزایش می‌دهد. مشاهده طبیعت از پنجره نیز در کاهش خستگی ذهنی و بازیابی توجه مؤثر است (Kaplan & Kaplan, 1989). در محیط مسکونی، دسترسی به نور طبیعی و فضای سبز با رضایت و تعلق همراه دانسته شده است (Kellekci & Berköz, 2006). بالین حال، حضور صوری کافی نیست؛ بالکنی که به دلیل ابعاد نامناسب، آلودگی صوتی یا نبود دید مطلوب استفاده نمی‌شود، کیفیت منظری ایجاد نمی‌کند. مؤلفه منظر زمانی مؤثر است که قابل ادراک، قابل استفاده و متناسب با فعالیت‌های روزمره باشد و با زندگی روزمره پیوند یابد.

- منظر به عنوان بخشی از تجربه سکونت

منظر بخشی از شیوه سکونت است؛ زیرا استفاده از فضا و انجام فعالیت‌های روزمره را تحت تأثیر قرار می‌دهد. کیفیت نور، دید، حضور طبیعت و ارتباط با فضای باز می‌تواند احساس راحتی و رضایت را تغییر دهد (Gifford, 2007). در خانه حیاطدار، فضای باز محل استراحت، گفت‌وگو، بازی، نگهداری گیاه، انجام کارهای خانگی و تجربه تغییرات فصل است. در آپارتمان معاصر، این فعالیت‌ها به فضای داخلی منتقل یا به بالکن و پنجره محدود شده‌اند. منظر بخشی فعال از الگوی زندگی و تنظیم‌کننده رابطه ساکن با خانه است.

کیفیت منظر بر میزان سازگاری ساکنان با محیط اثر می‌گذارد. محیط‌های برخوردار از عناصر طبیعی می‌توانند رضایت و تعلق را افزایش دهند، در حالی که فقدان آن‌ها ممکن است کیفیت تجربه سکونت را کاهش دهد (Jansen, 2014). ساکنان آپارتمان‌های معاصر برای جبران کمبود منظر، از افزودن گیاه، تغییر جای مبلمان برای دریافت نور، باز کردن دید، استفاده فعال‌تر از بالکن یا انتخاب پرده‌های سبک‌تر بهره می‌گیرند. این اقدامات نشان می‌دهند منظر نیازی ادراکی و رفتاری است، نه ترجیحی زیباشناختی. در

خانه‌های سنتی، این نیاز از طریق ساختار فضایی پاسخ داده می‌شد؛ اما در مسکن معاصر، پاسخ‌گویی به مداخله فردی وابسته است. این تفاوت، مبنای مقایسه میزان تناسب و نوع راهبردهای سازگاری در دو تیپ مسکن را فراهم می‌کند.

در مجموع، منظر مسکونی مفهومی چندبُعدی است که عناصر طبیعی، کیفیت‌های حسی، قابلیت استفاده از فضای باز و ادراک ساکنان را در بر می‌گیرد. این مؤلفه‌ها در پیوند با فضا، فعالیت و فرهنگ تجربه می‌شوند. در خانه سنتی، منظر در کالبد و شیوه زندگی ادغام شده است؛ در مقابل، در مسکن معاصر، تجربه آن محدودتر، گزینشی‌تر و گاه جبرانی است. این برداشت، زمینه تحلیل نقش مؤلفه‌های منظر در ادراک محیطی، تناسب فرد-محیط و سازگاری ساکن-مسکن را فراهم می‌کند. این تعریف امکان می‌دهد کیفیت منظر براساس حضور عنصر، قابلیت استفاده، تداوم تماس و معنای آن برای ساکن ارزیابی شود.

• رویکرد بیوفیلیک در معماری مسکونی

رویکرد بیوفیلیک در این مقاله یکی از چارچوب‌های توضیح‌دهنده بر بُعد طبیعی و حسی منظر مسکونی است و با مفهوم منظر مترادف در نظر گرفته نمی‌شود. منظر مسکونی مفهومی گسترده‌تر است که علاوه بر تماس با طبیعت، ادراک، معنا، خاطره، فعالیت، فرهنگ و رابطه ساکن با محیط را نیز شامل می‌شود.

- نظریه بیوفیلی در معماری

مفهوم بیوفیلی بر گرایش انسان به ارتباط با طبیعت استوار است و ضرورت طبیعت در محیط ساخته‌شده را توضیح می‌دهد. در این رویکرد، ارتباط با طبیعت صرفاً ترجیحی تزئینی نیست و بخشی از نیازهای ادراکی و روانی کاربران است. نور طبیعی، گیاه، آب، دید به فضای سبز، تهویه و تغییرات طبیعی محیط، کیفیت تجربه را افزایش می‌دهند و بر آسایش و رضایت اثر می‌گذارند (Kellert et al., 2008). در مسکن، اهمیت این رویکرد از آن روست که خانه محل اقامت است و کیفیت تماس روزانه با طبیعت می‌تواند در احساس آرامش، کنترل و تعلق بازتاب یابد. بیوفیلی در این مقاله چارچوب فهم اثر مؤلفه‌های منظر بر تجربه سکونت است.

- اثر عناصر طبیعی بر رفاه و رضایت

تماس با عناصر طبیعی کیفیت تجربه مسکن را بهبود می‌دهد. مشاهده طبیعت از پنجره با پیامدهای روانی مرتبط دانسته شده است (Ulrich, 1984) و محیط‌های طبیعی می‌توانند در بازیابی منابع شناختی و کاهش خستگی ذهنی مؤثر باشند (Kaplan & Kaplan, 1989). در مقیاس خانه، نور مناسب، دید مطلوب و فضای نیمه‌باز فعالیت‌ها را بهتر تنظیم می‌کنند. دسترسی به این عناصر با ادراک مثبت از محیط، رضایت سکونت و احساس تعلق ارتباط دارد (Kellekci & Berköz, 2006). این تحلیل میان وجود کالبدی عنصر و کیفیت تجربه آن تمایز قائل است؛ پنجره بدون دید، بالکن غیرقابل استفاده یا گیاه بدون نور کافی، نیاز منظری

باز محل فعالیت، استراحت و ارتباط خانوادگی است. خواست فضای باز دارای منظر را می‌توان تداوم نیازی عملکردی، فرهنگی و ادراکی دانست.

در مسکن معاصر شهری، به‌ویژه آپارتمان متراکم، دسترسی مستقیم به طبیعت کاهش یافته است. محدودیت زمین، افزایش تراکم و الگوهای تولید انبوه، حیاط و فضاهای نیمه‌باز را محدود کرده و گاه نور و دید نیز کاهش یافته‌اند. دسترسی به نور طبیعی و فضای سبز در کیفیت مسکن مهم است و کاهش آن‌ها می‌تواند رضایت و تعلق را تضعیف کند (Kellekci & Berköz, 2006; Falamaki, 2011).
 بالکن در واحدها کوچک، فاقد حریم یا محل نگهداری وسایل است و نمی‌تواند نقش فضای باز قابل سکونت را ایفا کند. ساکنان برای جبران کمبودها از گیاهان خانگی، تغییر چیدمان، نور مصنوعی یا استفاده محدود از بالکن بهره می‌گیرند.

مقایسه دو الگو نشان می‌دهد که تفاوت اصلی در «وجود یا فقدان مطلق طبیعت» نیست و در نحوه ادغام، دسترسی و استفاده از مؤلفه‌های منظر قرار دارد. در خانه سنتی، نور، حیاط، آب، گیاه و فضای نیمه‌باز سکونت را سازمان می‌دادند؛ در مسکن معاصر، این کیفیت‌ها محدود یا وابسته به مداخله ساکن‌اند. این تحول باید بر پایه پیامدهای آن برای تجربه روزمره، ادراک گشودگی، امکان انتخاب و تناسب محیط با نیازهای ساکنان تحلیل شود. این مقایسه مبنای بررسی تجربی مقاله است.

• منظر به عنوان عامل میانجی در سازگاری سکونتی

ادبیات سازگاری و رضایت سکونتی رابطه ساکن و محیط را توضیح می‌دهد و ادبیات بیوفیلیک اثر عناصر طبیعی بر رفاه و تجربه محیطی را بررسی می‌کند. با وجود هم‌پوشانی، پیوند آن‌ها کمتر فرایندی صورت‌بندی شده است. در این مقاله، منظر عامل میانجی تلقی می‌شود؛ ویژگی‌های خانه از طریق مؤلفه‌های منظر در سطح حسی و ادراکی تجربه می‌شوند، سپس ارزیابی ساکن از تناسب را شکل می‌دهند و بر رضایت یا فعال شدن راهبردهای جبرانی اثر می‌گذارند. این تفاوت همچنین نشان می‌دهد فضای باز، زمانی مؤثر است که حریم، دسترسی، دید مناسب و امکان حضور روزمره ساکنان را تأمین کند.

ارزیابی ساکنان از خانه به همخوانی نیازها با ویژگی‌های محیطی وابسته است و این همخوانی بر رضایت و تعلق اثر دارد (Amérigo & Aragonés, 1997). در شرایط نامطلوب ساکنان با تغییر کاربری، بازچیدمان یا استفاده مجدد از فضا تعادل ایجاد می‌کنند. نظریه سازگاری مسکن نیز تغییر محیط یا رفتار را پاسخ افراد به عدم تناسب می‌داند (Morris & Winter, 1978). مؤلفه‌های منظر می‌توانند هم منبع تناسب و هم موضوع مداخله باشند؛ نور مطلوب و فضای باز قابل استفاده نیاز را پاسخ می‌دهد، اما کمبود آن‌ها تغییر چیدمان، افزودن گیاه یا استفاده متفاوت از بالکن را ضروری می‌کند.

پژوهش‌های بیوفیلیک نشان داده‌اند عناصر طبیعی می‌توانند

را پاسخ نمی‌دهد. اثر آن‌ها به ترکیب فضایی و دسترسی واقعی وابسته است.

- طبیعت در محیط‌های مسکونی

ادغام طبیعت در محیط مسکونی مستقیم یا غیرمستقیم است. نور و تهویه طبیعی، گیاه، آب، حیاط، فضای نیمه‌باز و دید به مناظر طبیعی ارتباط مستقیم‌اند؛ مصالح طبیعی، الگوهای الهام گرفته از طبیعت و تصاویر طبیعی شکل‌های غیرمستقیم‌اند. حضور این مؤلفه‌ها می‌تواند تجربه‌ای مثبت ایجاد کند و در شکل‌گیری تعلق و هویت مکانی مؤثر باشد (Gifford, 2007). در مقایسه دو الگو، ارتباط مستقیم اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا خانه سنتی امکان حضور، حرکت و فعالیت در فضای باز را فراهم می‌کرد، اما آپارتمان معاصر تجربه طبیعت را به دیدن یا افزودن عناصر در داخل محدود می‌کند.

محیط مسکونی دارای کیفیت‌های طبیعی می‌تواند با کاهش تنش، رضایت سکونتی را تقویت کند (Jansen, 2014). طبیعت نه فقط عنصر زیبایی‌شناختی، بلکه بخشی از سازوکار سازگاری است. وقتی محیط نورگیری، دید، حضور گیاه و استفاده از فضای باز را فراهم می‌کند، نیاز به مداخلات جبرانی کاهش می‌یابد. در مقابل، محدودیت این مؤلفه‌ها ساکن را به تغییر چیدمان، استفاده از نور مصنوعی، افزودن گیاه یا بازتعریف بالکن سوق می‌دهد. میزان ادغام طبیعت در ساختار خانه، تفاوت سازگاری مبتنی بر کیفیت ذاتی فضا و سازگاری مبتنی بر جبران ایجاد می‌کند. این رویکرد پشتوانه ورود طبیعت به مدل مقاله است.

• تحول مسکن سنتی ایرانی به معاصر و تغییر کیفیت‌های منظر

در خانه سنتی ایرانی، رابطه طبیعت، اقلیم و سازمان فضایی در منطق سکونت جای داشته است. پیرنیا (۱۳۸۸) حیاط مرکزی، نورگیری کنترل شده و حضور عناصر طبیعی را از مبانی معماری مسکونی سنتی می‌داند. حیاط در این الگو صرفاً فضای خالی نبود و مرکز سازمان‌دهی حرکت، دید، نور، تهویه و فعالیت‌های روزانه بود. حضور آسمان، گیاه و آب در قلب خانه، طبیعت را مستقیم وارد خانه می‌کرد و میان فضاهای بسته، نیمه‌باز و باز پیوستگی ایجاد می‌کرد. این ساختار به ساکن امکان می‌داد براساس ساعت، فصل، دما و نوع فعالیت، محل مناسب را انتخاب کند و از تنوع محیطی خانه بهره گیرد. از این‌رو، رویکرد بیوفیلیک در این تحلیل با تجربه واقعی ساکنان سنجیده می‌شود و صرف حضور نمادین طبیعت را کافی نمی‌داند.

نور طبیعی، باغچه و ارتباط با فضای باز در شکل‌گیری آرامش و تعلق ساکنان خانه‌های سنتی مؤثر بوده‌اند (Daeipour, 2014). حیاط مرکزی، ایوان و فضاهای نیمه‌باز، رابطه درون و بیرون را تقویت و کیفیت حسی محیط را غنی می‌کردند (Memarian & Brown, 2003). آب و گیاه نیز علاوه بر کارکرد اقلیمی، در ایجاد آسایش، رفاه و حس تعلق مؤثر بودند (Edwards et al., 2004; Rapoport, 2005). اهمیت این الگو فقط تاریخی نیست؛ زیرا در شهرها و روستاهای ایران، فضای

داده شده است. در این زنجیره، تجربه پیشین ساکن معیار مقایسه را تغییر می‌دهد و می‌تواند شدت ادراک تناسب یا ناهماهنگی را افزایش دهد.

در سطح نخست مدل، مؤلفه‌های منظر شامل نور طبیعی، دید به فضای سبز و آسمان، حضور گیاه و آب، حیاط، بالکن و فضاهای نیمه‌باز است. این مؤلفه‌ها محرک‌های اولیه تجربه محیطی‌اند و از طریق ادراک، کیفیت سکونت را شکل می‌دهند. نقش ویژگی‌های محیطی در ادراک فضا و رضایت سکونتی در مطالعات محیط-رفتار نشان داده شده است (Kellekci & Berköz, 2006). مدل علاوه‌بر حضور عناصر، قابلیت استفاده، پیوستگی و شدت تجربه آن‌ها را نیز در نظر می‌گیرد؛ زیرا عنصر غیرقابل استفاده اثر محدودی دارد. در سطح دوم، ادراک محیطی و رفاه قرار دارد که شامل احساس گشودگی یا محصوریت، روشنایی، آرامش، راحتی، کنترل و ارتباط با بیرون است. این سطح نشان می‌دهد که کیفیت کالبدی بر همه یکسان اثر نمی‌گذارد و از طریق تجربه و تفسیر آنان معنا می‌یابد. در سطح سوم، ساکنان بر پایه نیازها و تجربه‌های پیشین، میزان تناسب خانه را ارزیابی می‌کنند. نظریه تناسب فرد-محیط مطلوبیت سکونت را حاصل همخوانی میان انتظارات کاربران و ویژگی‌های محیطی می‌داند (Oswald et al., 2005).

در سطح نهایی، سازگاری ساکن-مسکن قرار دارد. وقتی تناسب ادراک‌شده بالا باشد، رضایت، تعلق و تداوم استفاده از فضا تقویت می‌شود؛ اما کاهش تناسب می‌تواند به راهبردهایی چون تغییر چیدمان، افزودن گیاه، بازتعریف فضا، استفاده متفاوت از بالکن یا تعدیل انتظارات منجر شود. سازگاری سکونتی فرایند ایجاد تعادل میان نیازها و ویژگی‌های فضا است (Morris & Winter, 1978). در خانه سنتی، کیفیت‌های منظر در ساختار فضا ادغام شده‌اند و نیاز به جبران فردی کمتر است؛ در مسکن معاصر، محدودیت و واسطه‌مندشدن طبیعت می‌تواند این زنجیره را مختل کند و مداخلات جبرانی را افزایش دهد. این مدل، چارچوب مصاحبه‌ها و مقایسه دو تیپ مسکن است. همچنین، ارجاع مستقیم یافته‌ها به سطوح مدل، امکان می‌دهد نتیجه‌گیری نهایی به فراوانی کدها و تفاوت روایت‌های دو گروه متصل شود. این ارتباط در تحلیل پیگیری می‌شود.

روش پژوهش

این مقاله با رویکردی کیفی-تفسیری و در قالب مطالعه‌ای تطبیقی، نقش مؤلفه‌های منظر را در سازگاری ساکن-مسکن در خانه‌های سنتی دوره پهلوی دوم و مسکن معاصر شهر تهران بررسی کرد. هدف، واکاوی تجربه زیسته ساکنان و تبیین سازوکار اثرگذاری

آرامش و تمرکز را بهبود دهند و فشار روانی را کاهش دهند؛ حتی مشاهده طبیعت از پنجره نیز اثر مثبت دارد (Ulrich, 1984). نظریه محیط‌های ترمیم‌پذیر تماس با طبیعت را در بازاریابی منابع شناختی مؤثر می‌داند (Kaplan & Kaplan, 1989). این یافته‌ها با بررسی اثر طبیعت بر ارزیابی ساکن از خانه پیوند می‌یابند. کیفیت منظر می‌تواند احساس گشودگی، راحتی و کنترل را تقویت کند و فقدان آن، احساس محصوریت یا نارضایتی ایجاد کند. منظر واسطه‌ای است که ویژگی کالبدی را به تجربه ادراکی و سپس به واکنش رفتاری تبدیل می‌کند.

ادراک نور، دید و کیفیت فضایی بر راحتی و رضایت اثرگذار است (Kellekci & Berköz, 2006) و در چارچوب تناسب فرد-محیط، تجربه مطلوب زمانی شکل می‌گیرد که ویژگی‌های خانه با نیازهای ساکن همخوان باشد (Oswald et al., 2005). در خانه سنتی، تماس بی‌واسطه با طبیعت می‌تواند نیازهای ادراکی، عملکردی و فرهنگی را پاسخ دهد. در آپارتمان معاصر، واسطه‌مندشدن این تماس می‌تواند ساکن را به تعدیل انتظار یا رفتار جبرانی وادارد. کاهش تجربه آگاهانه طبیعت می‌تواند حساسیت‌های ادراکی و ابعاد فرهنگی سکونت را نیز تضعیف کند و میان زندگی و محیط گسست ایجاد کند.

بر این اساس، مسیر تحلیلی مقاله از چهار سطح تشکیل می‌شود: مؤلفه‌های منظر، ادراک محیطی و رفاه، تناسب فرد-محیط و سازگاری سکونتی. نور، دید، گیاه، حیاط، بالکن و فضای نیمه‌باز تجربه حسی را شکل می‌دهند؛ این تجربه بر احساس آرامش، گشودگی، کنترل و تعلق اثر می‌گذارد؛ سپس ساکن هماهنگی خانه با نیازهای خود را ارزیابی می‌کند؛ و در صورت کاهش تناسب، راهبردهای سازگاری فعال می‌شوند. این مسیر منظر را از متغیری زیبایی‌شناختی به حلقه‌ای توضیحی در رابطه ساکن و مسکن تبدیل می‌کند.

• مدل مفهومی پژوهش

مدل مفهومی مقاله با هدف پیوند دو حوزه سازگاری سکونتی و طراحی بیوفیلیک تدوین شده است. در این مدل، محیط کالبدی از طریق کیفیت‌های منظر بر تجربه ساکنان اثر می‌گذارد و منظر به‌عنوان متغیر میانجی قرار می‌گیرد. در این مدل، میان «بسترهای کالبدی-طبیعی منظر» و «تجربه منظر» تمایز گذاشته می‌شود. نور، دید، آب، گیاه، حیاط، بالکن و فضای نیمه‌باز ویژگی‌هایی از محیط‌اند که زمینه تجربه منظر را فراهم می‌کنند؛ اما منظر زمانی شکل می‌گیرد که این ویژگی‌ها از سوی ساکن ادراک، تجربه، معناگذاری و در زندگی روزمره به کار گرفته شوند. این صورت‌بندی امکان می‌دهد خانه سنتی و مسکن معاصر نه فقط بر پایه شکل یا قدمت بنا، بلکه براساس کیفیت تماس با طبیعت، ادراک فضا و پاسخ ساکنان مقایسه شوند. رابطه اجزای مدل در تصویر ۱ نشان



تصویر ۱. مدل مفهومی مقاله. مأخذ: نگارندگان.

• جامعه و نمونه پژوهش

جامعه مورد مطالعه شامل ساکنان دو تپ مسکن در شهر تهران بود. نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند و طبقه‌بندی‌شده انجام شد و مشارکت‌کنندگان براساس معیارهای متناسب با اهداف نظری پژوهش انتخاب شدند. معیارهای اصلی انتخاب شامل تپ مسکن، دوره ساخت بنا، وجود یا فقدان بسترهای کالبدی-طبیعی مرتبط با تجربه منظر، از جمله حیاط، نور طبیعی، دید، فضای سبز، فضای نیمه‌باز و بالکن، سابقه سکونت و تنوع نسبی ویژگی‌های سنی و خانوادگی مشارکت‌کنندگان بود.

به‌منظور تدقیق دامنه زمانی پژوهش و فراهم کردن امکان مقایسه میان دو تپ سکونتی مشخص، نمونه‌ها به خانه‌های حیاطدار متعلق به دوره پهلوی دوم و واحدهای مسکونی معاصر در شهر تهران محدود شدند. در این پژوهش، اصطلاح «خانه حیاطدار دوره پهلوی دوم» به خانه‌های متعلق به بازه تاریخی ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ اطلاق می‌شود که در نمونه‌های انتخاب‌شده، حیاط، نورگیری مستقیم، فضاهای نیمه‌باز و امکان ارتباط مستقیم‌تر میان فضای داخلی و فضای باز از ویژگی‌های اصلی آنها بود. در مقابل، «مسکن معاصر» به واحدهای آپارتمانی معاصر مورد مطالعه در شهر تهران اطلاق می‌شود. بنابراین، دو گروه مورد بررسی بیانگر دو تپ مشخص در چارچوب نمونه‌های پژوهش هستند و یافته‌ها ادعای پوشش تمامی گونه‌ها و دوره‌های تحول مسکن در تهران را ندارند.

از نظر مکانی، دامنه پژوهش به نمونه‌های منتخب واقع در شهر تهران محدود شد. با توجه به ماهیت کیفی پژوهش، هدف از نمونه‌گیری، تعمیم آماری یافته‌ها به کل موجودی مسکن تهران نبود، بلکه نمونه‌ها با هدف دستیابی به تنوع تجربه‌های سکونتی و فراهم کردن امکان مقایسه تحلیلی میان دو تپ مورد مطالعه انتخاب شدند.

در چارچوب دو تپ فوق، مشارکت‌کنندگان در سه گروه سازمان‌دهی شدند:

۱. ساکنان خانه‌های حیاطدار دوره پهلوی دوم: شامل افرادی که در زمان انجام پژوهش در خانه‌های حیاطدار متعلق به دوره پهلوی دوم سکونت داشتند. این گروه امکان بررسی تجربه سکونت در خانه‌هایی را فراهم کرد که ارتباط فضای داخلی با حیاط، فضای نیمه‌باز و عناصر طبیعی در سازمان فضایی آنها حضور پررنگ‌تری داشت.

۲. ساکنان مسکن معاصر دارای تجربه پیشین سکونت در خانه‌های حیاطدار دوره پهلوی دوم: این گروه شامل ساکنان واحدهای آپارتمانی معاصر بود که پیش‌تر تجربه سکونت در خانه‌های حیاطدار مورد نظر پژوهش را داشتند. حضور این گروه امکان بررسی نقش تجربه پیشین و مقایسه ذهنی دو الگوی سکونت را در ارزیابی محیط مسکونی فعلی فراهم کرد.

۳. ساکنان مسکن معاصر بدون تجربه پیشین سکونت در خانه‌های حیاطدار دوره پهلوی دوم: این گروه شامل افرادی

عناصر طبیعی و کیفیت‌های منظری بر ادراک محیطی، رفاه، تناسب فرد-محیط و در نهایت سازگاری سکونتی بود. مبنای نظری مقاله بر ادبیات سازگاری سکونتی، نظریه تناسب فرد-محیط و رویکردهای بیوفیلیک در معماری استوار بود و منظر نه‌صرفاً ویژگی‌ای کالبدی، بلکه عاملی میانجی در تجربه سکونت و مبنای مقایسه الگوهای مسکن در نظر گرفته شد.

داده‌های مقاله از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته گردآوری شد. نمونه‌گیری هدفمند انجام شد و مشارکت‌کنندگان از میان ساکنان دو تپ مسکن، شامل خانه‌های سنتی دوره پهلوی دوم واجد حیاط و واحدهای آپارتمانی معاصر، با توجه به تنوع تیپولوژی فضایی، دسترسی به عناصر طبیعی و سابقه سکونت انتخاب شدند. محورهای مصاحبه شامل تجربه سکونت، رضایت و راحتی، تعلق مکانی، ادراک نور و منظر، حضور یا فقدان فضای باز و عناصر طبیعی و راهبردهای تغییر یا بازتفسیر فضا برای دستیابی به سازگاری بود. گردآوری داده‌ها تا اشباع نظری ادامه یافت؛ به‌گونه‌ای که در چند مصاحبه متوالی، کد یا مضمون جدیدی به ساختار تحلیل افزوده نشد. برای آشکار کردن بُعد ذهنی و معنایی منظر، مشارکت‌کنندگان همچنین درباره معنای فضاهای خانه برای آنان، خاطرات مرتبط با حیاط، پنجره، بالکن و فضای باز، احساس تعلق یا بیگانگی، ترجیحات محیطی، انتظارات از خانه مطلوب و تفاوت میان تجربه فعلی و تجربه‌های پیشین سکونت مورد پرسش قرار گرفتند.

تحلیل داده‌ها با روش تحلیل مضمون بازتابی براون و کلارک (Braun & Clarke, 2006, 2019) انجام شد. فرایند تحلیل شامل آشنایی با داده‌ها، کدگذاری در سطح واحدهای معنا، خوشه‌بندی کدهای هم‌خانواده، بازبینی مضامین و تدوین روایت تحلیلی نهایی بود. کدگذاری بدون تحمیل پیشینی چارچوب نظری انجام شد و سپس مضامین بر پایه الگوهای تکرارشونده تجربه زیسته مشارکت‌کنندگان شکل گرفتند. در مرحله نهایی، مضامین استخراج‌شده در چهار سطح مدل مفهومی مقاله، شامل مؤلفه‌های منظر، ادراک محیطی و رفاه، تناسب فرد-محیط و سازگاری سکونتی، سازمان‌دهی و میان دو الگوی مسکن مقایسه شدند.

برای عملیاتی کردن مفهوم منظر، ابتدا بر پایه مبانی نظری، منظر مسکونی در چهار بُعد کالبدی-طبیعی، حسی-ادراکی، ذهنی-معنایی و رفتاری-فرهنگی صورت‌بندی شد. این ابعاد به‌عنوان مفاهیم حساس‌کننده و نه یک فهرست بسته از کدهای ازپیش‌تعیین‌شده در تحلیل به کار رفتند. کدگذاری اولیه به‌صورت باز و در سطح واحدهای معنا انجام شد و هرگونه اشاره مشارکت‌کنندگان به ویژگی‌های محیط، تجربه حسی، احساسات، خاطرات، ترجیحات، معانی، شیوه استفاده از فضا و راهبردهای سازگاری ثبت شد. سپس کدهای هم‌خانواده در مقوله‌های تحلیلی سازمان‌دهی شدند. بنابراین، نور طبیعی، فضای باز، دید و سایر عناصر کالبدی به‌صورت پیشینی معادل «منظر» فرض نشدند، بلکه به‌عنوان بسترهایی برای شکل‌گیری تجربه منظر در کنار ابعاد ادراکی و معنایی تحلیل شدند.

بود که تجربه مستقیم سکونت در خانه‌های حیاطدار مورد مطالعه را نداشتند. بررسی این گروه امکان تحلیل ادراک و ارزیابی مسکن معاصر را در میان ساکنانی فراهم کرد که معیارهای ذهنی آنان مستقیماً بر تجربه پیشین زیست در این نوع خانه‌ها استوار نبود. این تقسیم‌بندی امکان بررسی هم‌زمان نقش ویژگی‌های محیط مسکونی و تجربه پیشین ساکنان را در ادراک و معناگذاری منظر، ارزیابی تناسب فرد-محیط و شکل‌گیری راهبردهای سازگاری سکونتی فراهم کرد. حجم نمونه براساس منطق پژوهش کیفی و دستیابی به اشباع داده‌ها تعیین شد؛ به گونه‌ای که گردآوری داده‌ها تا مرحله‌ای ادامه یافت که مصاحبه‌های جدید مضمون یا مقوله تحلیلی تازه‌ای به ساختار یافته‌ها اضافه نمی‌کردند.

یافته‌های پژوهش

تحلیل مضمون مصاحبه‌های ساکنان خانه‌های حیاطدار دوره پهلوی دوم و مسکن معاصر مورد مطالعه در تهران، چهار سطح معنایی شامل مؤلفه‌های منظر، ادراک محیطی و رفاه، محیط-تناسب فرد و سازگاری ساکن-مسکن را آشکار کرد. مقایسه سه گروه نشان داد که تجربه سکونت صرفاً از وجود یا فقدان عناصر طبیعی و ویژگی‌های کالبدی تأثیر نمی‌پذیرد، بلکه نحوه ادراک و معناگذاری محیط، تجربه پیشین سکونت و شیوه پاسخ ساکنان به محدودیت‌ها و قابلیت‌های فضایی نیز در شکل‌گیری آن نقش دارد.

• مؤلفه‌های منظر: محرک‌ها و بسترهای کالبدی-طبیعی تجربه منظر

در سطح محرک‌ها و بسترهای کالبدی-طبیعی تجربه منظر، ساکنان خانه‌های سنتی دوره پهلوی دوم مورد مطالعه، نور طبیعی، حیاط

جدول ۲. مؤلفه‌های منظر: محرک‌ها و بسترهای کالبدی-طبیعی تجربه منظر. مأخذ: نگارندگان.

مرکزی، ایوان، دید به آسمان و فضای سبز را اجزایی پیوسته از زندگی روزمره توصیف کردند؛ حیاط محل حضور، فعالیت و تماس با هوا بود. در مقابل، مشارکت‌کنندگان ساکن در نمونه‌های آپارتمانی معاصر مورد مطالعه، به بسته‌بودن فضا، نور یک‌طرفه و محدودشدن ارتباط با بیرون به پنجره، بالکن یا چند گلدان اشاره کردند. مطابق **جدول ۲**، «نور طبیعی و کیفیت روشنایی» با ۱۴۷ واحد معنا بیشترین فراوانی را داشت. پس از آن، «فضاهای باز و نیمه‌باز» با ۴۴ و «دید و منظر بصری» با ۳۴ واحد قرار گرفتند؛ درحالی که «آکوستیک و سکوت محیطی» با ۱۱ واحد کمترین سهم را داشت. این توزیع نشان داد نور و فضای باز، معیارهای مقایسه دو تیپ مسکن بودند.

• ادراک محیطی و رفاه: ابعاد حسی، ادراکی و ذهنی تجربه منظر

در سطح ادراک محیطی و رفاه، کیفیت‌های منظر به احساسات و واکنش‌های بدنی ساکنان تبدیل شده بودند. ساکنان خانه‌های سنتی دوره پهلوی دوم، فضا را «باز»، «روشن» و «زنده» توصیف کردند و روشنایی، جریان هوا و دید به بیرون را با آرامش و راحتی پیوند دادند. در مقابل، برخی ساکنان آپارتمان‌های معاصر از سنگینی فضا، کمبود نور، احساس محصوریت و ضعف ارتباط با بیرون سخن گفتند. در **جدول ۳**، «حالات عاطفی-بدنی» با ۱۱۵ واحد معنا بیشترین سهم و «ادراک بازبودن/ بسته‌بودن و کنترل» با ۴۸ واحد رتبه بعدی را داشت. فراوانی کمتر «ارتباط با طبیعت/ بیرون» و «روشنایی/ تاریکی» نشان داد این کیفیت‌ها غالباً به صورت آرامش، فشار یا گشودگی بیان شده بودند.

• مؤلفه‌های تناسب فرد-محیط

در سطح تناسب فرد-محیط، تجربه پیشین نقش تعیین‌کننده‌ای

مقوله	زیرمقوله	تعداد کد
L1-بسترهای-کالبدی-طبیعی-منظر	نور طبیعی و کیفیت روشنایی	۷۴۱
L1-بسترهای-کالبدی-طبیعی-منظر	فضاهای باز و نیمه‌باز	۴۴
L1-بسترهای-کالبدی-طبیعی-منظر	دید و منظر بصری	۳۴
L1-بسترهای-کالبدی-طبیعی-منظر	سایر/ نامشخص	۳۳
L1-بسترهای-کالبدی-طبیعی-منظر	آکوستیک و سکوت محیطی	۱۱

جدول ۳. ادراک محیطی و رفاه: ابعاد حسی، ادراکی و ذهنی تجربه منظر. مأخذ: نگارندگان.

مقوله	زیرمقوله	تعداد کد
L1-بسترهای-کالبدی-طبیعی-منظر	نور طبیعی و کیفیت روشنایی	۱۴۷
L1-بسترهای-کالبدی-طبیعی-منظر	فضاهای باز و نیمه‌باز	۴۴
L1-بسترهای-کالبدی-طبیعی-منظر	دید و منظر بصری	۳۴
L1-بسترهای-کالبدی-طبیعی-منظر	سایر/ نامشخص	۳۳
L1-بسترهای-کالبدی-طبیعی-منظر	آکوستیک و سکوت محیطی	۱۱

بود، اما در مسکن معاصر بیشتر به صورت محدود و جبرانی تجربه شد.

جدول ۶ نشان می‌دهد که تفاوت اصلی دو الگوی سکونت، صرفاً در حضور یا فقدان عناصر طبیعی نبود، بلکه به جایگاه این عناصر در سازمان فضایی و زندگی روزمره مربوط می‌شد. در خانه‌های سنتی، منظر بخشی از ساختار خانه و زمینه انجام فعالیت‌های روزمره بود؛ اما در مسکن معاصر، ارتباط با منظر بیشتر به کیفیت پنجره، بالکن و اقدامات فردی ساکنان وابسته شد. این تحول، شیوه سازگاری را نیز تغییر داد. در خانه‌های سنتی، ویژگی‌های محیطی از ابتدا بخشی از نیازهای ادراکی و فرهنگی ساکنان را پاسخ می‌دادند؛ در حالی که در مسکن معاصر، ساکنان برای کاهش فاصله میان نیازهای خود و شرایط فضا، بیشتر به مداخلات جبرانی روی آوردند. بر این اساس، نتیجه تطبیقی مقاله را می‌توان گذار از «منظر به عنوان سازمان‌دهنده سکونت» به «منظر به عنوان کیفیتی محدود و قابل جبران» دانست.

تحلیل و بحث

یافته‌ها نشان می‌دهند که تمایز میان عناصر محیطی و تجربه منظر برای تفسیر رابطه ساکن-مسکن ضروری است. نور، حیاط، فضای نیمه‌باز، دید یا گیاه زمانی در سازگاری نقش پیدا می‌کنند که از سوی ساکن قابل ادراک، قابل استفاده و واجد معنا باشند. از این منظر، تفاوت نمونه‌های سنتی و معاصر صرفاً تفاوت در تعداد یا حضور عناصر طبیعی نیست، بلکه تفاوت در چگونگی تجربه، معناگذاری و ادغام این عناصر در زندگی روزمره است.

یافته‌های مقاله نشان داد مؤلفه‌های منظر، به‌ویژه نور طبیعی، فضای باز و دید، نقطه آغاز تفاوت تجربه سکونت در الگوهای مسکن بودند. چنان‌که در **جدول ۲** آمده است، نور طبیعی با ۱۴۷ واحد معنا بیشترین فراوانی را داشت و پس از آن فضاهای باز و نیمه‌باز

داشت. ساکنان خانه‌های سنتی و افراد دارای سابقه زیست در آن‌ها، مسکن فعلی را با معیارهایی مانند حیاط، نور، دید و پیوستگی درون و بیرون مقایسه کردند و در صورت فقدان آن‌ها، احساس ناهمخوانی بیشتری داشتند. در مقابل، ساکنان بدون تجربه خانه سنتی، شرایط موجود را «معمول» دانستند و از عادت‌پذیری سخن گفتند. براساس **جدول ۴**، «لنز مقایسه و معیار انتظاری» با ۸۹ واحد معنا بیشترین فراوانی را داشت و پس از آن «احساس هماهنگی/تناسب» با ۶۶ و «احساس تعارض/ناهمخوانی» با ۴۵ واحد قرار گرفت. بنابراین، ارزیابی کیفیت خانه به ویژگی‌های فضا و معیارهای تجربه گذشته وابسته بود.

• مؤلفه‌های سازگاری سکونتی

در سطح سازگاری سکونتی، تفاوت دو الگو در میزان نیاز به مداخله آشکار شد. ساکنان مسکن معاصر برای جبران کمبود منظر از افزودن گیاه، تغییر چیدمان برای دریافت نور بیشتر، استفاده از بالکن و بازتعریف فضاها بهره گرفتند. در خانه‌های سنتی دوره پهلوی دوم، این مداخلات کمتر گزارش شد؛ زیرا مؤلفه‌های منظر بخشی از سازمان اصلی فضا بودند. مطابق **جدول ۵**، «راهِبردهای جبرانی» با ۷۴ واحد معنا بیشترین سهم را داشت و «تغییرات فضایی» با ۴۱ واحد در جایگاه بعدی قرار گرفت. این یافته نشان داد سازگاری در مسکن معاصر بیشتر ماهیتی جبرانی داشت.

• جمع‌بندی یافته‌ها

در مجموع، چهار سطح استخراج‌شده رابطه‌ای پیوسته را نشان دادند: مؤلفه‌های منظر تجربه حسی فضا را شکل دادند؛ این تجربه به رفاه یا ناراحتی انجامید؛ سپس میزان تناسب خانه با نیازها ارزیابی شد و در صورت کاهش تناسب، راهبردهای سازگاری فعال شدند. مقایسه دو تیپ نشان داد در خانه سنتی، منظر بخشی از ساختار سکونت

جدول ۴. تحلیل مؤلفه‌های تناسب فرد-محیط. مأخذ: نگارندگان.

مقوله	زیرمقوله	تعداد کد
L3-تناسب فرد-محیط	لنز مقایسه و معیار انتظاری	۸۹
L3-تناسب فرد-محیط	احساس هماهنگی/تناسب	۶۶
L3-تناسب فرد-محیط	احساس تعارض/ناهمخوانی	۴۵
L3-تناسب فرد-محیط	عادی‌سازی/تعدیل انتظارات	۷

جدول ۵. تحلیل مؤلفه‌های سازگاری سکونتی. مأخذ: نگارندگان.

مقوله	زیرمقوله	تعداد کد
L4-سازگاری-سکونتی	راهبردهای جبرانی (گیاه/نور/ابزار)	۷۴
L4-سازگاری-سکونتی	تغییرات فضایی	۴۱
L4-سازگاری-سکونتی	استفاده مجدد/بازتعریف فضا	۱۸
L4-سازگاری-سکونتی	رفتارهای تطبیقی روزمره	۱۹

شکل می‌گیرد. کاهش تناسب ادراک‌شده، راهبردهای سازگاری را فعال کرد. مطابق **جدول ۵**، راهبردهای جبرانی با ۷۴ واحد معنا و تغییرات فضایی با ۴۱ واحد بیشترین فراوانی را داشتند. افزودن گیاه، تغییر چیدمان و استفاده از بالکن در مسکن معاصر، پاسخ‌هایی برای جبران کمبود منظر بودند؛ در خانه‌های سنتی این نیاز کمتر گزارش شد. در نتیجه، داده‌ها مسیر چهارسطحی مدل نهایی در **تصویر ۲** را تأیید کردند: مؤلفه‌های منظر، ادراک محیطی و رفاه را شکل دادند؛ ادراک، ارزیابی تناسب را ساخت و کاهش تناسب، به بازتنظیم محیط انجامید.

نتیجه‌گیری

این مقاله با هدف تعیین نقش مؤلفه‌های منظر در سازگاری ساکن-مسکن و مقایسه تجربه سکونت در خانه‌های سنتی دوره پهلوی دوم و مسکن معاصر تهران انجام شد. تحلیل مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته با سه گروه نشان داد که تفاوت دو الگوی مسکن از نحوه حضور، دسترسی و استفاده روزمره از نور طبیعی، فضای باز و نیمه‌باز، دید، گیاه و ارتباط با بیرون ناشی شد. منظر بخشی فعال از سازمان سکونت و حلقه‌ای میان کیفیت کالبدی، ادراک محیطی، تناسب فرد-محیط و رفتارهای سازگارانۀ شناخته شد.

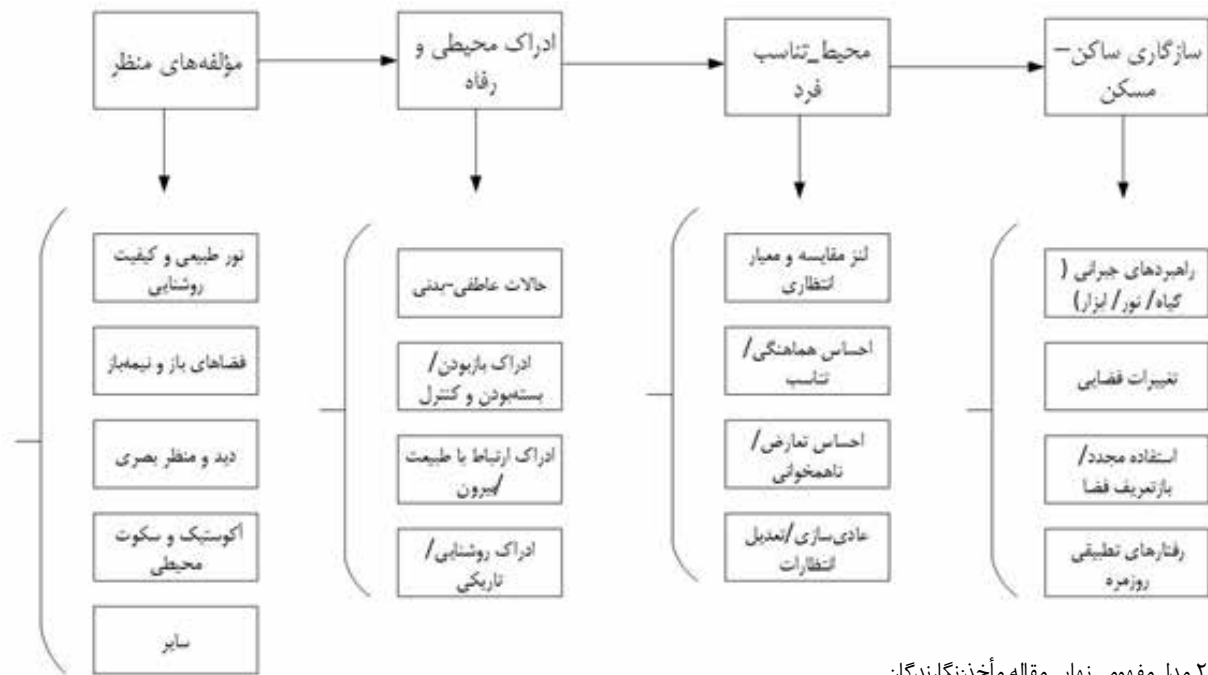
نتایج **جدول ۲** نشان داد که «نور طبیعی و کیفیت روشنائی» با ۱۴۷ واحد معنا، برجسته‌ترین مؤلفه منظر بود و فضاهای باز و نیمه‌باز با ۴۴ دید و منظر بصری با ۳۴ واحد در رتبه‌های بعدی قرار گرفتند. منظر مسکونی پیش از آنکه تصویری تزئینی باشد، از طریق روشنائی، امکان حضور در بیرون و ارتباط دیداری با آسمان یا سبزیگی تجربه شد. بازتاب این کیفیت‌ها در **جدول ۳**؛ حالات عاطفی-بدنی با ۱۱۵ واحد و ادراک بازبودن، بسته‌بودن و کنترل با ۴۸ واحد، نشان دادند

با ۴۴ دید و منظر بصری با ۳۴ قرار گرفتند. در خانه‌های سنتی، نور چندجهته، حیاط و ایوان در سازمان فضا ادغام و با احساس گشودگی، آرامش و پویایی همراه بودند؛ اما در مسکن معاصر، نور یک‌طرفه، دید محدود و بالکن کم‌کاربرد با احساس سنگینی و محصوریت پیوند یافتند. بنابراین، تفاوت دو تیپ فقط در وجود عناصر طبیعی نبود، بلکه به تداوم، دسترسی و امکان استفاده از آن‌ها مربوط بود.

این کیفیت کالبدی به حالات عاطفی و بدنی تبدیل شد. براساس **جدول ۳**، حالات عاطفی-بدنی با ۱۱۵ واحد معنا و ادراک بازبودن یا بسته‌بودن با ۴۸ واحد غالب بودند. تجربه ادراکی به ارزیابی تناسب فرد-محیط انجامید. **جدول ۴** نشان داد «لنز مقایسه و معیار انتظاری» با ۸۹ واحد معنا از هماهنگی با ۶۶ و تعارض با ۴۵ واحد برجسته‌تر بود. ساکنان دارای تجربه خانه سنتی، مسکن فعلی را با نور، حیاط و پیوستگی درون و بیرون گذشته مقایسه کردند؛ درحالی‌که افراد فاقد این تجربه، شرایط موجود را عادی دانستند. برجستگی «لنز مقایسه و معیار انتظاری» نشان می‌دهد که تجربه منظر فقط محصول ویژگی‌های عینی خانه نیست. تجربه پیشین، خاطره، انتظار و الگوی ذهنی ساکن از خانه مطلوب، نحوه خوانش محیط فعلی را تغییر می‌دهد. از این‌رو، یک کیفیت کالبدی مشابه می‌تواند برای دو ساکن ارزیابی متفاوتی ایجاد کند. مشارکت‌کنندگانی که تجربه زیست در خانه‌های حیاطدار داشتند، حیاط، نور چندجهته و پیوستگی درون و بیرون را صرفاً عناصر فیزیکی توصیف نکردند، بلکه آن‌ها را با شیوه زندگی، خاطره و معیار مطلوبیت خانه مرتبط ساختند. این یافته بعد ذهنی-معنایی منظر را برجسته می‌کند و نشان می‌دهد سازگاری ساکن-مسکن از تعامل کالبد محیط با تجربه و تفسیر ساکن

جدول ۶. جمع‌بندی تطبیقی تجربه سکونت در خانه‌های سنتی دوره پهلوی دوم و مسکن معاصر تهران. مأخذ: نگارندگان.

الگوی سکونت	محورک‌ها و بسترهای کالبدی-طبیعی تجربه منظر	ابعاد حسی، ادراکی و ذهنی تجربه منظر	تناسب فرد-محیط	سازگاری سکونتی
خانه‌های سنتی دوره پهلوی دوم	مؤلفه‌های طبیعی در سازمان فضایی خانه ادغام شدند و ارتباط پیوسته‌ای میان درون، حیاط و آسمان برقرار کرده بودند.	تجربه چندحسی طبیعت، احساس گشودگی، پویایی و آرامش را تقویت کرده بود.	ساختار خانه با فعالیتهای روزمره و الگوهای فرهنگی سکونت هماهنگی بیشتری داشت.	سازگاری عمدتاً از پاسخ‌گویی اولیه محیط حاصل شده و نیاز به مداخلات جبرانی محدود بود.
مسکن معاصر	ارتباط با طبیعت اغلب محدود، منفصل و وابسته به پنجره، بالکن یا عناصر افزوده‌شده بود.	کیفیت تجربه به نورگیری، دید، حریم و قابلیت استفاده از فضای باز وابسته بود و در شرایط نامناسب، احساس محصوریت ایجاد می‌کرد.	میزان تناسب به کیفیت واحد و تجربه پیشین ساکنان وابسته بود؛ افراد دارای تجربه خانه سنتی، هماهنگی بیشتری احساس می‌کردند.	ساکنان از تغییر چیدمان، افزودن گیاه و بازتعریف فضا برای جبران کمبودهای محیطی استفاده می‌کردند.
نتیجه تطبیقی	در نمونه‌های مقایسه‌شده، منظر در خانه‌های دوره پهلوی دوم بیشتر به‌صورت بخشی از سازمان فضایی و در نمونه‌های آپارتمانی معاصر بیشتر به‌صورت کیفیتی محدود، واسطه‌مند یا وابسته به مداخله ساکن تجربه شد.	کاهش تماس مستقیم با طبیعت، تجربه سکونت را از حالتی پیوسته و چندحسی به تجربه‌ای واسطه‌مند تبدیل کرده است.	خانه سنتی بیشتر از طریق قابلیت‌های محیطی تناسب ایجاد می‌کرد، اما در مسکن معاصر ایجاد تناسب بیشتر بر عهده ساکن قرار گرفته است.	تفاوت اصلی میان «سازگاری برخاسته از کیفیت محیط» و «سازگاری جبرانی ساکن» مشاهده شد.



تصویر ۲. مدل مفهومی نهایی مقاله. مأخذ: نگارندگان.

سازگاري ساکن-مسکن را تقویت می کنند؛ هر جا این پیوند گسسته شود، سازگاري از کیفیت محیط به جبران، مداخله و تحمل ساکن منتقل می شود. یافته های پژوهش پیشنهاد می کنند که در طراحی و ارزیابی نمونه های مشابه مسکن آپارتمانی در تهران، تأمین نور طبیعی مؤثر، ارتباط با آسمان و سبزینگی و فضای باز یا نیمه باز قابل استفاده، نه صرفاً به عنوان عناصر کالبدی، بلکه با توجه به امکان تجربه، استفاده و معناگذاری آنها توسط ساکنان مورد توجه قرار گیرد. سازمان داخلی واحد نیز باید امکان بهره گیری از نور، تغییر چیدمان و پیوند بصری با بیرون را فراهم کند. با توجه به ماهیت کیفی، نمونه گیری هدفمند و محدود بودن نمونه ها به محدوده مکانی و بناهای متعلق به بازه زمانی دوره پهلوی دوم و معاصر، یافته های پژوهش برای تعمیم آماری به همه خانه های سنتی یا آپارتمان های معاصر تهران ارائه نشده اند. ارزش نتایج در تعمیم تحلیلی و ارائه سازوکاری تفسیری برای فهم رابطه میان بسترهای کالبدی، تجربه منظر، تناسب فرد-محیط و سازگاري سکونتی در نمونه های هم سنخ است. یافته ها تعمیم آماری به همه ساکنان تهران را ممکن نمی سازند، اما معیارهایی تجربی برای طراحی و ارزیابی مسکن ارائه می دهند. مطالعات آینده می توانند این روابط را با نمونه های گسترده تر و مقایسه شهرهای دیگر بررسی کنند.

اعلام عدم تعارض منافع

نویسندگان اعلام می کنند در انجام این پژوهش هیچ گونه تعارض منافی برای ایشان وجود نداشته است.

که مؤلفه های منظر به احساس آرامش و گشودگی یا محصوریت و سنگینی فضا تبدیل شدند. مقایسه دو تیپ مسکن نشان داد که در خانه های سنتی دوره پهلوی دوم، حیاط، ایوان، نور چندجهته و دید به آسمان و گیاه در ساختار خانه ادغام شدند و بدون مداخله اضافی در دسترس ساکنان بودند. در مسکن معاصر، همین نیازها از طریق پنجره محدود، بالکن کوچک یا گیاهان داخلی پاسخ داده شدند. فراوانی ۸۹ واحد برای «لنز مقایسه و معیار انتظاری» در جدول ۵ روشن کرد که تجربه پیشین خانه سنتی، معیار ارزیابی مسکن فعلی را تغییر داد؛ از این رو، افراد دارای این تجربه، کاهش نور، فضای باز و پیوستگی درون و بیرون را شدیدتر احساس کردند، در حالی که افراد فاقد آن به عادی سازی شرایط موجود روی آوردند. پیامد عملی این عدم تناسب در جدول ۵ آشکار شد؛ راهبردهای جبرانی با ۷۴ واحد معنا و تغییرات فضایی با ۴۱ واحد، بیشترین فراوانی را داشتند. افزودن گیاه، جابه جایی مبلمان برای دریافت نور، استفاده از بالکن و بازتعریف فضاها نشان دادند که ساکنان آپارتمان های معاصر کمبودهای منظر را با تغییر رفتار جبران کردند. بنابراین، سازگاري در مسکن معاصر لزوماً نشانه مطلوبیت محیط نبود، بلکه در مواردی نتیجه پذیرش محدودیت یا مداخله ساکن برای قابل تحمل کردن فضا بود. در خانه سنتی، به دلیل ادغام مؤلفه های منظر در سازمان فضایی، نیاز به این اقدامات کمتر گزارش شد. در این مقاله نشان داده شد که مؤلفه های منظر نه با صرف حضور کالبدی، بلکه با تبدیل نور، دید، گیاه و فضای باز به تجربه ای روزمره، در دسترس و معنادار،

پی نوشت ها

۳. Housing Adjustment Theory
۴. Person-Environment Fit

۱. House Form and Culture
۲. Residential Adaptation - Satisfaction

فهرست منابع

doi.org/10.4324/9780203646724

- Edwards, J. R., Caplan, R. D., & Harrison, R. V. (1998). Person-environment fit theory: Conceptual foundations, empirical evidence, and directions for future research. In C. L. Cooper (Ed.), *Theories of organizational stress* (pp. 28-67). Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/oso/9780198522799.003.0003>
- Falamaki, M. M. (2011). *Theoretic origins and tendencies of architecture* (M. Lotfi, Ed.). Faza.
- Ghorbani, M., Naseri, G., & Asgharzadeh, A. (2024). Functional characteristics of open spaces in residential complexes and their role in design. *Islamic Art Studies*, 21(56), 458-471. <https://doi.org/10.22034/ias.2024.412085.2272>
- Gifford, R. (2007). *Environmental psychology: Principles and practice* (4th ed.). Optimal Books.
- Gong, Y., Zoltán, E. S., & János, G. (2023). Healthy dwelling: The perspective of biophilic design in the design of the living space. *Buildings*, 13(8), 2020. <https://doi.org/10.3390/buildings13082020>
- Haeri Mazandarani, M. R. (2009). *House in culture nature of Iran*. Urban Planning and Architecture Research Center of Iran.
- Jam, F. (2024). Modeling the impact of pedestrian promenade landscape elements and citizens' mental health; Case study: Chaharbagh-e-Abbasi, Isfahan. *Journal of Iranian Architecture & Urbanism (JIAU)*, 15(2), 75-88. <https://doi.org/10.30475/isau.2024.482684.2202>
- Jansen, S. J. T. (2014). The impact of the have-want discrepancy on residential satisfaction. *Journal of Environmental Psychology*, 40, 26-38. <https://doi.org/10.1016/j.jenvp.2014.04.006>
- Kaplan, R., & Kaplan, S. (1989). *The experience of nature: A psychological perspective*. Cambridge University Press. <https://books.google.com/books/about/The-Experience-of-Nature.html?id=7l80AAAAIAAJ>
- Kellekci, Ö. L., & Berköz, L. (2006). Mass housing: User satisfaction in housing and its environment in Istanbul, Turkey. *European Journal of Housing Policy*, 6(1), 77-99. <https://doi.org/10.1080/14616710600587654>
- Kellert, S. R., Heerwagen, J. H., & Mador, M. L. (Eds.). (2008). *Biophilic design: The theory, science, and practice of bringing buildings to life*. Wiley.
- Kristof-Brown, A. L., Zimmerman, R. D., & Johnson, E. C. (2005). Consequences of individuals' fit at work: A meta-analysis of person-job, person-organization, person-group, and person-supervisor fit. *Personnel Psychology*, 58(2), 281-342. <https://doi.org/10.1111/j.1744-6570.2005.00672.x>
- Latreille, J., Houle, J., & Coulombe, S. (2024). The influence of the residential environment on well-being and personal projects: Perspectives of young people living in public housing. *Journal of Environmental Psychology*, 98, 102407. <https://doi.org/10.1016/j.jenvp.2024.102407>
- Lee, J. H., Ji, S. Y., & Ostwald, M. J. (2026). Designing homes for ageing minds: A systematic review of design research on cognitive and emotional responses to residential environments. *Building and Environment*, 289, 114093. <https://doi.org/10.1016/j.buildenv.2025.114093>
- Mansouri, S. A., & Javadi, Sh. (2018). *Three elements of Persian Landscape, A study on the Persian architecture and urban space*. Nazar
- پیرنیا، محمدکریم. (۱۳۸۸). *آشنایی با معماری اسلامی ایران: ساختمان‌های درون‌شهری و برون‌شهری* (تدوین غلامحسین معماریان). سروش دانش.
- Abedi, S., & Ziabakhsh, N. (2026). The evolution of the concept of home in Iranian architecture: From traditional settlements to contemporary housing. *Journal of Landscape Architecture and Garden Design*, 1(2), 87-111. <https://doi.org/10.61838/lagd.11>
- Amérigo, M., & Aragonés, J. I. (1997). A theoretical and methodological approach to the study of residential satisfaction. *Journal of Environmental Psychology*, 17(1), 47-57. <https://doi.org/10.1006/jevp.1996.0038>
- Asadpour, H., Ghalehnoee, M., Bahramian, A., & Mohammadi, M. (2024). Ranking the semantic-identity challenges of urban landscape in the urban planning system of Iran. *Journal of Iranian Architecture & Urbanism (JIAU)*, 15(1), 43-57. <https://doi.org/10.30475/isau.2024.384163.2025>
- Berköz, L., Turk, S. S., & Kellekci, Ö. L. (2009). Environmental quality and user satisfaction in mass housing areas: The case of Istanbul. *European Planning Studies*, 17(1), 161-174. <https://doi.org/10.1080/09654310802514086>
- Bianchi, E., Correa, M. C., Eichstaedt, J. C., & Billington, S. L. (2024). Nature, buildings, and humans: Residents' perceptions of well-being in permanent supportive housing. *Environment and Behavior*, 56(7-8), 577-613. <https://doi.org/10.1177/00139165241305485>
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77-101. <https://doi.org/10.1191/1478088706qp063oa>
- Braun, V., & Clarke, V. (2019). Reflecting on reflexive thematic analysis. *Qualitative Research in Sport, Exercise and Health*, 11(4), 589-597. <https://doi.org/10.1080/2159676X.2019.1628806>
- Caplan, R. D. (1987). Person-environment fit theory and organizations: Commensurate dimensions, time perspectives, and mechanisms. *Journal of Vocational Behavior*, 31(3), 248-267. [https://doi.org/10.1016/0001-8791\(87\)90042-X](https://doi.org/10.1016/0001-8791(87)90042-X)
- Clapham, D. (2002). Housing pathways: A post modern analytical framework. *Housing, Theory and Society*, 19(2), 57-68. <https://doi.org/10.1080/140360902760385565>
- Daeipour, Z. (2014). The relationship between the presence of nature and the increase in the sense of belonging in the Iranian traditional houses. *Bagh-e Nazar*, 11(30), 49-58. <https://www.bagh-sj.com/article-6497.html?lang=en>
- Das, S., Sun, Q. C., Both, A., & Foster, S. (2025). Greenery from apartments: Quantifying and comparing views with residents' perceptions. *Computational Urban Science*, 5, 61. <https://doi.org/10.1007/s43762-025-00220-x>
- DeLauer, V., McGill-O'Rourke, A., Hayes, T., Haluch, A., Gordon, C., Crane, J., Kossakowski, D., Dillon, C., Thibeault, N., & Schofield, D. (2022). The impact of natural environments and biophilic design as supportive and nurturing spaces on a residential college campus. *Cogent Social Sciences*, 8(1), 2000570. <https://doi.org/10.1080/23311886.2021.2000570>
- Edwards, B., Sibley, M., Hakmi, M., & Land, P. (Eds.). (2004). *Courtyard housing: Past, present and future*. Taylor & Francis. <https://doi.org/10.1080/00141800410001653518>

Research Center for Art, Architecture and Urbanism.

- Memarian, G., & Brown, F. E. (2003). Climate, culture, and religion: Aspects of the traditional courtyard house in Iran. *Journal of Architectural and Planning Research*, 20(3), 181-198. <https://www.jstor.org/stable/43030659>
- Miao, Y., Junjie, Z., Yi, S., & Xiaotong, S. (2026). Enhancing psychological well-being in high-density residential areas through biophilic environment: Pathways and factors. *City and Built Environment*, 4, 1. <https://doi.org/10.1007/s44213-025-00064-5>
- Mohit, M. A., & Al-Khanbashi Raja, A. M. M. (2014). Residential satisfaction: Concept, theories and empirical studies. *Planning Malaysia*, 12(3), 47-66. <https://doi.org/10.21837/pm.v12i3.131>
- Morris, E. W., & Winter, M. (1978). Housing, family, and society. Wiley.
- Mousapour, B. (2024). Assessment of biophilic design's impact on citizens' residential satisfaction to enhance pro-environmental behavior. *Architectural Engineering and Design Management*, 20(4), 761-775. <https://doi.org/10.1080/17452007.2023.2209709>
- Oswald, F., Hieber, A., Wahl, H.-W., & Mollenkopf, H. (2005). Ageing and person-environment fit in different urban neighbourhoods. *European Journal of Ageing*, 2(2), 88-97. <https://doi.org/10.1007/s10433-005-0026-5>
- Oswald, F., Schilling, O., Wahl, H.-W., Malmgren Fänge, A., Sixsmith, J., & Iwarsson, S. (2006). Homeward bound: Introducing a four-domain model of perceived housing in very old age. *Journal of Environmental Psychology*, 26(3), 187-201. <https://doi.org/10.1016/j.jenvp.2006.07.002>
- Pallasmaa, J. (2005). *The eyes of the skin: Architecture and the senses* (2nd ed.). Wiley-Academy.
- Rapoport, A. (1969). *House form and culture*. Prentice-Hall.
- Rapoport, A. (2005). *Culture, architecture, and design*. Locke Science Publishing.
- Scannell, L., & Gifford, R. (2010). Defining place attachment: A tripartite organizing framework. *Journal of Environmental Psychology*, 30(1), 1-10. <https://doi.org/10.1016/j.jenvp.2009.09.006>
- Shaliha, P., Farajollahi Rad, A., Ahmadi, V., & Shoaee, H. R. (2023). Effective factors on increasing users' satisfaction with housing by biophilic approach. *Creative City Design (A Journal of Urban Planning & Design and Architecture)*, 6(1), 1-15. <https://doi.org/10.30495/ccd.2023.698496>
- Tahbaz, M., Jalilian, S., Mousavi, F., & Kazem Zadeh, M. (2016). Effects of architectural design on daylight fantasy in Iranian traditional houses. *Armanshahr Architecture & Urban Development*, 8(15), 71-81. <https://www.armanshahrjournal.com/article-33642.html>
- Ulrich, R. S. (1984). View through a window may influence recovery from surgery. *Science*, 224(4647), 420-421. <https://doi.org/10.1126/science.6143402>
- Wallenius, M. (1999). Personal projects in everyday places: Perceived supportiveness of the environment and psychological well-being. *Journal of Environmental Psychology*, 19(2), 131-143. <https://doi.org/10.1006/jev.1998.0118>
- Yazdanpanah, P., & Walker, S. (2010). The traditional Iranian courtyard: An enduring example of design for sustainability. In P. Barrett, D. Amarutunga, R. Haigh, K. Keraminiyage, & C. Pathirage (Eds.), *Proceedings of the TG59 and W112- Special Track, 18th CIB World Building Congress* (pp. 261-272). International Council for Building (CIB). <https://www.irbnet.de/daten/iconda/CIB18948.pdf>
- Zhong, W., Schröder, T., & Bekkering, J. (2024). Implementing biophilic design in architecture through three-dimensional green spaces: Guidelines for building technologies, plant selection, and maintenance. *Journal of Building Engineering*, 92, 109648. <https://doi.org/10.1016/j.job.2024.109648>

COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the authors with publication rights granted to Manzar journal. This is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



نحوه ارجاع به این مقاله

افشار بکشلو، مهديه و ابراهيمی، حمیدرضا. (۱۴۰۵). تحلیل نقش مؤلفه‌های منظر در سازگاری ساکن-مسکن: مطالعه تطبیقی خانه‌های حیاطدار دوره پهلوی دوم و مسکن معاصر در شهر تهران. منظر، ۱۸ (۷۶)، ۶۴-۷۹.

DOI: [10.22034/manzar.2026.583304.2432](https://doi.org/10.22034/manzar.2026.583304.2432)

URL: https://www.manzar-sj.com/article_253462.html

